

# گاهنامه

پیش شماره یکم


صاحب امتیاز : تارنمای امرداد
سردبیر : پویا احمدی
صفحه آرا : پویا احمدی

همکاران این شماره:
لتر
یزدان صفایی
عرفان
آذر
م.روشنگر
ترنم
زیردریایی

## سرمقاله

این کهنه خاک فراموش شده در دل تاریخ,همچون پیمانه ای شکسته و رنگ پریده در پستوی یک امانت فروشی به انتظار حراج,گرچه مندرس و بی ارج,اما خاک ماست,این دیرینکده که امروز جز خشت پوسیده ها و کوزه شکسته ها در دل شکن شکن خود ندارد,از روزی که سر از خشت برآوردیم ,تا روزی که سر برهمین خاک نهیم خانه ی همه ی خنده ها و گریه ها و دلبستگی ها و دلشکستنگی های ما خواهد بود,خانه ای که پدرانمان به ما سپردند و ما نیز روز واپسین بایست دلبندانمان را بدان بسپاریم و بگذریم. پس چاره ای نیست جز اینکه آن را به آیندگان بشناسانیم و به آبادانی آن کمر ببندیم.باشد که عطرگلی که ما می رویانیم روزی شهر سرخوردگیهایمان را بیاکند و آیندگانی که از این خاک سربرمی آورند ,گردن افراشته دارند و برآن ببالند و سرخوش زیست کنند.

گاهنامه ای که پیش روی شماست,با آرمان شناساندن تاریخ و ادب و فرهنگ نیاکان به نسل سرگشته در شهر بی هویتی ها و بازگردانند ایشان به خانه اجدادی, در فروردین ۱۳۸۸خورشیدی ,به کوشش پرشورترین هموندان تالار گفتگوی ایرانیان,امرداد,سفر خود را آغاز کرد.ما بر این باوریم که ایرانی هر چند از اسب به زیرآمده اما بر اصل خویش استوار است و از اینرو در پی گیری راه بلندی که در پیش داریم با دلی پر امید ,تا رسیدن به سرمنزل دلخواهمان,راسخانه,پی ورزیم.
بوسه بر دست همه ی بزرگ مردان و زنانی می زنیم که این گاهنامه را در گروه نویسندگان گاهنامه الکترونیکی امرداد یاری می کنند و دست همه هم میهنانی که یاری خود را از ما دریغ نمی دارند به گرمی می فشاریم

www.amordad.net/emag

# درونمایه







## آتشکده نیاسر

**گردآوری: لتر**

چهارتاقی نیاسـر، یکی از آثار تاریخی شهر نیاسـر در بیسـت کیلومتری غرب کاشان است.پژوهشـگران این بنا را از سـازه‌ای از اواخر دوران اشکانی و یا اوایل دوران ساسانی می‌دانند که کاربری آتشـگاه داشته‌اسـت. رضا مرادی غیاث آبادی، در سـال ۱۳۸۰ و در کتاب «نظام گاهشماری در چارتاقی‌های ایران» فرضیه کاربری تقویمی آن را مطرح کـرد. غیاث آبـادی معتقد اسـت «این بنا کارکردی تقویمی دارد و به گونه‌ای ساخته شـده که طلوع و غروب خورشید در آغاز و میانـه هر یک از فصل‌های سـال از یکی از روزنه‌های آن دیده می‌شـود. بنای چارتاقی نیاسـر به مانند دیگـر چارتاقی‌های منفرد ایـران بدون وجود بناهـای دیگر در اطراف آن سـاخته شده و دقت محاسبات تقویمی آن بیـش از بناهای دیگر تقویمی در جهان است که گاه تا سه درجه خطا دارند.» دانشـگاه کاشـان و پایگاه میراث فرهنگی نیاسـر نیز هر سـاله به دعوت او در مراسم دیدار طلوع خورشید شرکت می‌کنند.

در صـورت پذیرش این نظریه، پیدا شـدن کاربری تقویمی احتمالـی برای این بنا در تضـاد بـا کاربری‌های دیگر مثل آتشـکده نیسـت. چون در معماری ایرانی بسـیاری از بناهـا کاربـری چندمنظـوره دارند و در ضمن به کارگیـری واژه چارتاقی تنها ناظر بر ویژگی‌هـای معماری بنا و نه کاربری آن است.

به پیشـنهاد و پیگیری او هرسـاله مراسم دیدار و بررسـی میدانی از طلوع خورشـید در چارتاقی نیاسر در نخستین روز هر فصل سـال در کنار این بنا برگزار می‌شود. به هر حال هنوز ابهاماتی در این مورد وجود دارد و برخی نسبت به این کاربری تردید دارند. این بنا با قدمتی نزدیک به دو هزار سـال با شـماره ی ۳۱۶ در فهرست آثار ملی ایران ثبت گردیده‌است.

## آتشـکده نیاسـر کاشان

آتشکده بسیار قدیمی ساسـانی واقـع در ارتفاعات بخش نیاسر در ۳۵ کیلومتـری شمال غرب شهرستان کاشـان بـر بلنـدی صخـره ای مرتفع به نام تالار نیاسـر و در کنار چشمه ی آبی به همین نام قرار دارد. به عقیـده آندره گدار اولین معبد و آتشـکده ای که به وسیله ی ساسانیان که در رواج دین و آیین رزتشتی تـلاش زیادی داشـته اند در ایران شـکل گرفته توسـط یک معمار کاشانی در نیاسر ساخته شده .

### ۱- مختصات و مشخصات

**نام مشهور:** چارتاقی/ چهارطاقی نیاسر.

**محـل:** صخره‌های ارتفاعات غربی مشـرف به شهر نیاسر، ۳۰ کیلومتری غرب کاشان، ۲۵۰ کیلومتـری جنـوب تهـران، اسـتان اصفهان. (تصویر ۱،۱)

**مختصـات جغرافیایـی چارتاقـی:** ۳۳ درجــه و ۵۸،۲۸ دقیقه شـمالی، ۵۱ درجه و ۸،۵۳ دقیقه شـرقی (دقت اندازه‌گیری ۰،۰۱± دقیقه). ارتفاع از سطح دریا ۱۷۶۰ متر (دقت اندازه‌گیـری ارتفاعها ۵± متر)، ارتفاع از سـطح دشـت مجـاور ۳۸۰ متر (نقطه منتخب برای شـاخص دشت مجاور: تقاطع جاده نیاسر با جاده کاشان- دلیجان با ارتفاع ۱۳۸۰ متر).



تصویر ۱،۱
موقعیت نیاسر در منطقه کاشان
نقشه از Falling rain

معرفی مختصری در مورد آتشکده:

آتشـکده : به گونه‌ای از نیایشـگاه‌های زرتشتیان گفته می‌شود که آتش در جای خاصی از آن قرار دارد و مهمترین نیایشـهای دینی در آن و در برابر آتش انجام می‌گیرد.

نام:

آتشکده: مرکب است از آتش + کده. جزءِ اخیر نیز مرکب است از کد+ ِه نسـبت است. کد از ریشه ی کَتَه اوستایی و آن نیز از مصدر کَن به معنی کندن مشـتق شده اسـت. زرتشتیان معبد و آتشـکده را «درِ مهر» هم می‌گفته‌اند که یادآور سـنت‌های پیش تاریخی در ایران و آیین مهر یا میتراییسم نیز هست.

بنا:

بنـا بر نظر احمد تفضلی اطلاعات ما در مورد آتشـکده ها عموما از دوره ساسـانی و اسـلامی است. شـکل و بنای آتشکده‌ها در همه جا یکسـان بوده. معمولاً هر آتشکده هشت درگاه و چند اتاق هشـت گوشه داشته و آتشدان در وسـط بنا واقع بوده و پیوسته آتش مقدس در آن می‌سـوخته. اما با گـذر زمان و به تدریج در دین زرتشـت مقرر می‌شـود که آفتاب بر آتش نتابد. بنابراین آتش را در فضای باز نگهداری نکرده و اتاقی در وسط بنا ساختند که آتشـدان در آن قرار داشـت. تعداد آتشـکده‌ها بسیار بود و تأسـیس آن‌ها به زمان خیلی پیش از ظهور زرتشت، یعنی زمان پیشدادیان (هوشنگ و جمشـید) می‌رسید. ولی در عهد ساسانیان سه آتشکده های مشهور:

آتشکده آذر گشسب یا آذر جشنس واقع در تکاب
آتشکده آذربرزین‌مهر در سبزوار خراسان رضوی
آتشکده آذر فرنبغ(یا آتشکده کاریان) در فیروز آباد فارس

به نام سـه طبقه ی اصلی اجتماعـی در آن دوران یعنی طبقه ی ارتشتاران و نظامیان، طبقه ی کشاورزان و پیشه وران و طبقه ی موبدان و روحانیان که با سـه رنگ سـرخ و سبز و سپید یا همان سه رنگ پرچم ایران مشخص می‌شده‌اند، اهمیت می‌یابد. به زعم احمد تفضلی آتشکده‌ها بنا بر اهمیت نوع آتشی که در آن است، به سه دسته تقسیم می‌شوند: آتشِ بَهْرام، آذُران و دادگاه.

آتشکده‌های مشهور:

تخت سلیمان
آتشکده نیاسر کاشان
آتشکده آذربرزین‌مهر
آتشکده بردسوره در بخارا
آتشکده آذر شبدر بلخ
آتشـکده آذرنوش آتشـکده ای در بلخ که همچون آذرشب در خراسان بوده است.
آتشکده باکو
آتشکده سیروان ( یا ماسبذان) در استان ایلام ، سیروان
آتشکده اردشیر
آتشکده دارابگرد
آتشکده شاهپور در قسطنطنیه
آتشکده پوران
آتشکده کرکویه
آتشکده بارنوا در جنوب ایران
آتشکده سرده در تفت یزد
آتشکده آذرباد در تبریز
آتشکده آذر گشسب یا آذر جشنس
آتشکده خوار اصفهان
آتشکده درب مهر گوهر و مهربان اصفهان
آتشگاه اصفهان
آتشکده آتشکوه محلات
آتشکده نویس روستای نویس قم ثبت اثار ملی

**شکل بنا:** متقارن چهار وجهی با قاعده مربع، چهار پایه با چهار تاق به سبک کلیل پارتی بر روی آنها و گنبدی به واسطه چهار فیلپوش بر روی بنا. چهار روزن به سوی چهار جبهه در بالای بنا و شانزده روزن کوچکتر با فاصله نامساوی در پاکار گنبد (اکنون پُر شده). چهار سوی بنا چشم‌انداز باز بدون هیچگونه دیوار، در یا پنجره.

**محور بنا:** ۱۱درجه میل شرقی (دقت اندازه‌گیری ۰,۵± درجه)نسبت به شمال جغرافیایی/ ستاره قطبی.(نقشه۲رویه آینده)

**اندازه‌های بنا:** مساحت ۱۴۲ متر مربع، ارتفاع کلی ۱۰,۵۰ متر، طول کلی هر ضلع ۱۱,۹۰ متر (دقت اندازه‌گیری طول‌ها ۲± سانتیمتر)، طول بیرونی پایه‌ها در سطح زمین ۴,۲۰ متر، فاصله میان پایه‌ها ۳,۵۰ متر، طول بیرونی پایه‌ها در ارتفاع یک متری از سطح زمین ۳,۳۵ متر، فاصله میان پایه‌ها ۴,۳۰ متر، طول بنا در این ارتفاع ۱۱ متر. (نقشه ۱)

**چشم‌انداز افق و ناهمواری‌های آن:** ناهمواری‌هایی در افق در کمان نقطه طلوع انقلاب تابستانی تا نقطه طلوع انقلاب زمستانی بر اثر کوه‌هایی با ارتفاع ۰,۵ تا ۲ درجه (دقت اندازه‌گیری ۲۰) و در کمان نقطه غروب انقلاب زمستانی تا نقطه غروب انقلاب تابستانی با ارتفاع ۷ تا ۱۰ درجه از دید ناظر.

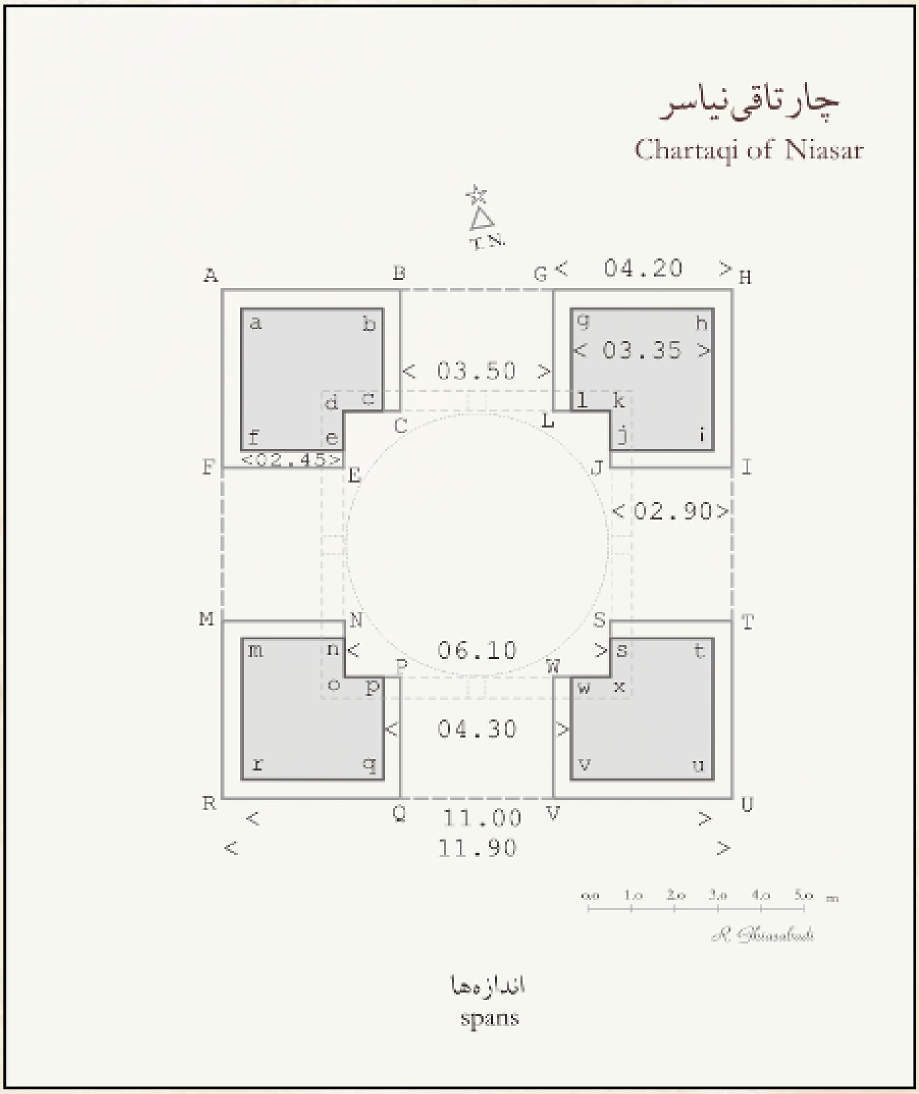
**یادمان‌های باستانی و سازه‌های دیگر در مجاورت بنا:** چشمه طبیعی و درخت چنار نیمه خشکیده با قدمت تقریبی هزار تا دو هزار سال در ۷۰ متری جنوب شرقی. نیایشگاهی ناشناخته بر فراز چشمه (تخریب کامل در چند دهه پیش و ساخت مسجد بجای آن). ساعت آفتابی سنگی در ۲۰۰ متری جنوب شرقی (تخریب کامل در حدود سال ۱۳۷۰). بازمانده‌هایی از دیواری ساده با قدمت نامشخص در فاصله متوسط ۵۰ متری پیرامون بنا و در ارتفاعی پایین‌تر از مسیر پرتوهای خورشید بامدادی و شامگاهی).

**اشاره به بنا در متون تاریخی:** تاکنون ناشناخته.

**وضعیت قانونی:** ثبت شده در فهرست آثار ملی با شماره ۳۱۶ در سال ۱۳۱۷.

**نخستین مطالعه و معرفی:** در سال ۱۳۱۶ توسط آندره پ. هاردی، معمار همکار کاوشگران موزه لوور در تپه سیلک کاشان (منتشر شده توسط آندره گدار در سه صفحه از کتاب آثار ایران، جلد یکم).

**کاربری بنا به نظر هاردی و گدار:** علامت راه‌یابی.




نقشه ۱
اندازه‌های بنا

**جنس سازه:** سنگ‌های رسوبی و متخلل محلی با جرم حجمی ۲,۱. سنگ‌های تراش‌خورده ی مکعب مستطیل شکل از ارتفاع ۳ متری به بالا، لاشه‌سنگ‌های بی‌شکل از کف تا ارتفاع ۳ متری. ملات گچ با آمیخته ی ماسه برای جرز سنگ‌ها و نیز برای اندود نمای بیرونی پایه‌ها تا ارتفاع ۳ متر و نمای داخلی پایه‌ها تا ارتفاع ۴ متر. (تصویر ۱,۳)



**قدمت:** حدود ۲۰۰۰ سال، دوره پارتی (اشکانی)، به احتمال کمتر از اوایل دوره ساسانی.

صویر ۱,۳
درون بنا و شکل پایه‌ها، چشم‌انداز شمال شرقی
کف بیرونی در انتهای بنا ناشی از سنگفرش سال ۱۳۳۴

**کاربری‌های مفروض دیگر:** نیایشگاه آیین زروان یا نیایشگاه خورشید/ خانه خورشید (گمان‌های نگارنده)، آتشگاه پیام‌رسانی، آتشکده، بخشی از بنایی بزرگ‌تر، قربانگاه. نبود هیچگونه شواهد متکی بر مطالعات باستان‌شناختی برای این فرضیه‌ها.

**وضعیت حفاظتی:** بشدت در معرض خطر.

**برنامه‌های حفاظتی:** هیچ.

**خطرات موجود:** عملیات انفجار در معدن سنگ در ۱۵۰ متری جنوب غربی. خاکبرداری و زمین‌کاوی با ماشین‌آلات سنگین در فاصله ۲۰ متری. تخریب پایه‌ها برای نصب نورافکن‌های تزئینی، انتقال لوله‌های آبرسانی از فاصله ۵ متری. کوشش برای احداث بنای بلندمرتبه در شرق بنا و در مسیر پرتوهای خورشید بامدادی. رفت و آمد ماشین‌های سنگین حمل سنگ معدن از داخل حریم چارتاقی. آسیب‌های ناشی از بازدیدکنندگان همچون یادگارنویسی و آتش‌افروزی. تجمع برف و یخ بر اثر سنگفرش نسنجیده در اطراف پایه‌ها و فرسایش‌های ناشی از یخبندان و تغییرات دما.

**اعتراض به بی‌توجهی و تخریب بنا:** دو نامه سرگشاده نگارنده در تیرماه ۱۳۸۴ و دی ماه ۱۳۸۶. فرستاده شده برای نهادهای ذی‌ربط و منتشر شده در مطبوعات و رسانه‌های گروهی. هر دو نامه بدون هیچگونه پاسخ و ترتیب اثر.

**سابقه مرمت و بازسازی:** یک بار در سال ۱۳۳۴ توسط اداره کل باستان‌شناسی. شامل مرمت عمومی بنا، ساخت مجدد گنبد فروریخته، احداث سنگفرش در کف و پیرامون بنا، اندود نما تا ارتفاع ۳ متر.

**عملیات نگهداری، مرمت، بهسازی و محوطه‌سازی کنونی:** هیچ.

**نمونه‌های مشابه:** حدود پنجاه چارتاقی دیگر در کازرون، محلات، تفرش، کهک، نطنز، دره‌شهر، سراب، بهبهان، فراشبند، یزد و جاهای دیگر. همگی آسیب دیده‌تر از چارتاقی نیاسر.

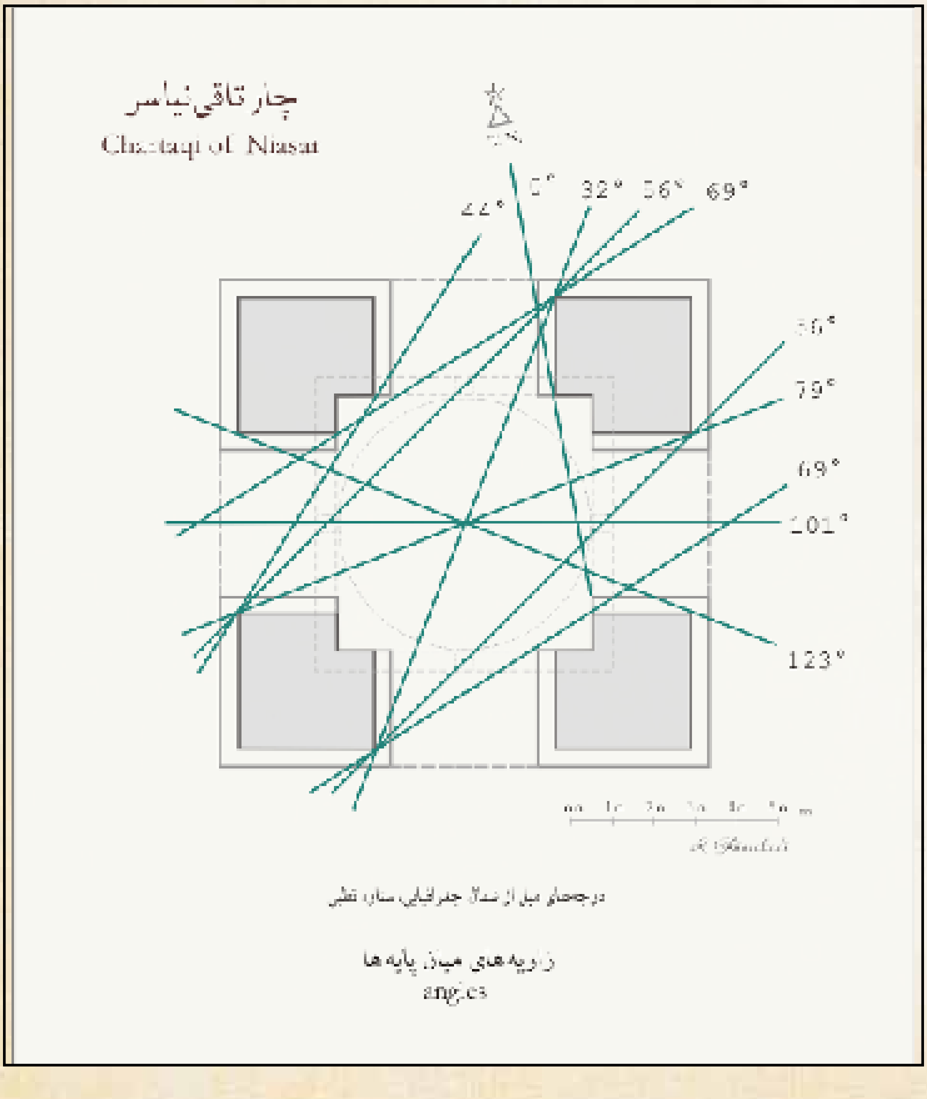
## ۲- پژوهش‌های اختر باستان‌شناسی

**پیشینه:** آغاز در سال ۱۳۷۲ توسط رضا مرادی غیاث آبادی. بررسی نزدیک به ۳۰ چارتاقی در نواحی گوناگون ایران و مطالعه تناسب آنها با تغییرات میل خورشید. انتخاب چارتاقی نیاسر به عنوان سالم‌ترین چارتاقی موجود در ایران برای تمرکز مطالعات میدانی. اندازه‌گیری ارتفاع ناهمواری‌های افق در کمان نقاط طلوع انقلاب تابستانی تا انقلاب زمستانی و کمان نقاط غروب همان‌ها. نقشه‌برداری از بنا و زاویه‌های متشکله در آن. کوشش برای انطباق راستاهای شاخص چارتاقی با نقاط شاخص در مسیر سالیانه خورشید و برعکس. سفرهای چندگانه ی سالانه برای مشاهده و ثبت وضعیت پرتوهای خورشید.

**دستاوردهای فعلی:** تشخیص چگونگی طراحی و ساخت بنا و قواعد سنجیده شده و بکار گرفته شده در آن در پیوند با زمان و حرکات سالانه و تغییرات میل محور خورشید. شناسایی کاربری و توانایی بنا به عنوان یک تقویم آفتابی و شاخص خورشیدی برای اندازه‌گیری زمان یا برای ثبت آیینی زمان در بنا. تعیین خطدیدهای طلوع و غروب خورشید در انقلاب‌های تابستانی و زمستانی به عنوان نقاط نهایی و اوج خطسیر سالانه خورشید با دقت ۰٫۵± درجه. تعیین خطدیدهای طلوع و غروب در اعتدال بهاری و پاییزی با دقت ۱± درجه. تعیین چندین خطدید دیگر برای میانه فصل‌ها و زمان‌های احتمالی آیینی با دقت ۲± درجه.

**معرفی و انتشار:** انتشار نخستین گزارش از شناسایی کارآیی بنا به عنوان یک تقویم آفتابی و شاخص اندازه‌گیری زمان در کتاب «نظام گاهشماری در چارتاقی‌های ایران» (۱۳۸۰) و انتشار در کتاب «بناهای تقویمی و نجومی ایران» (۱۳۸۳). ارائه و انتشار مقاله، سخنرانی و مصاحبه‌های گوناگون در همایش‌ها، نشریات و رسانه‌های گروهی ایران و کشورهای دیگر. برنامه‌های سالانه با شرکت علاقه‌مندان، برای دیدار خورشید در چارتاقی و اندازه‌گیری آن.

**پژوهش‌های در حال انجام و نیمه تمام:** ادامه پژوهش‌های میدانی و رصدهای سالیانه برای بررسی دامنه دقت راستاها




نقشه ۲
زاویه‌های میانه پایه‌ها
بر پایه درجه میل از شمال جغرافیایی

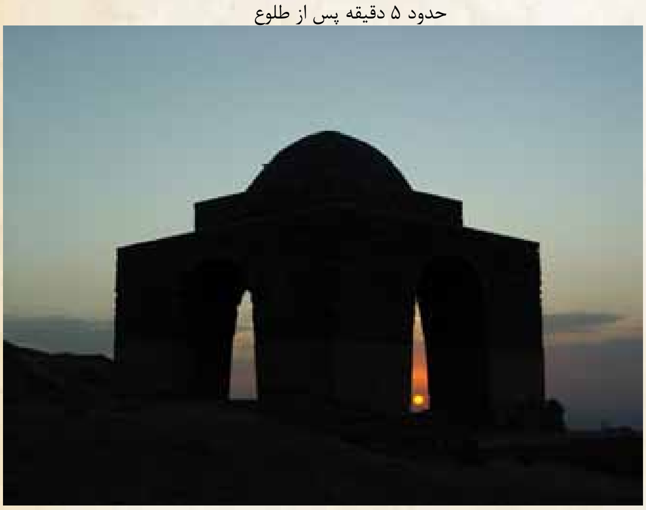
با دقتی افزون‌تر از سنجش‌های فعلی.
مطالعه برای بررسی زمان مشاهده خورشید در راستاهای دیگر موجود در بنا. مطالعه برای یافتن نقاط شاخصی از خط سیر خورشید در افق و سازگاری احتمالی با سازه‌های چارتاقی. اندازه‌گیری‌های دقیق‌تر برای رفع کمبود از دقت فعلی سنجیده شده برای وضعیت طلوع و غروب خورشید در اعتدالین و میانه ی فصل‌ها. مطالعه برای آشنایی با گاهشماری رایج در زمان ساخت بنا و چگونگی اجزا و تقسیم‌بندی آن. بررسی امکان وجود راستاهایی برای زمان‌های آیینی و جشن‌های باستانی به ویژه در پیوند با آیین زروان و میترا. مطالعه پراکنده بر روی چارتاقی‌های دیگر و به ویژه نمونه‌های نویافته ی آن.

## ۳- نقشه‌ها و عکس‌هایی از وضعیت طلوع و غروب خورشید

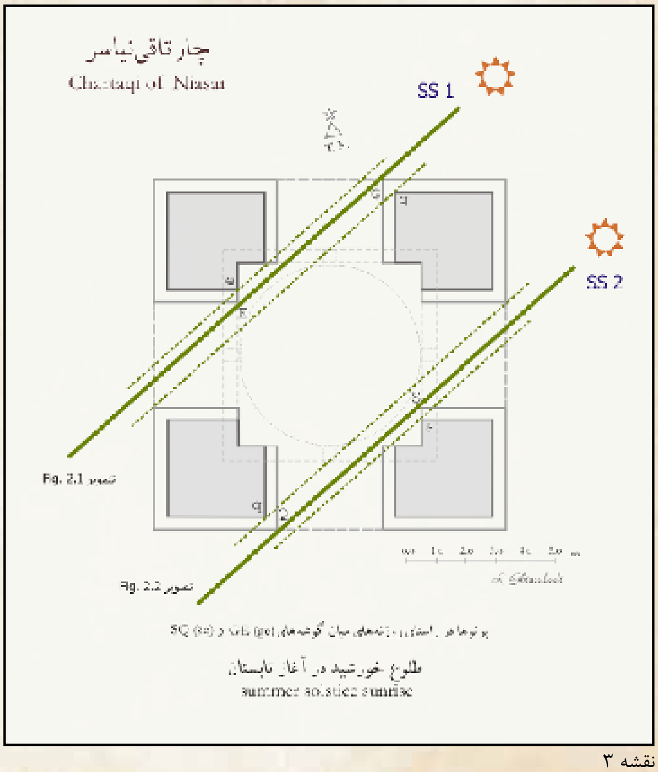
**رصد خورشید در چارتاقی:** در چارتاقی نیاسر، محور و ساختار بنا و نسبت اندازه طول پایه‌ها به فاصله میان آنها و زاویه‌های منتج شده از آن به گونه‌ای است که در هنگام‌های گوناگونی از سال، پرتوهای خورشید به هنگام طلوع و غروب در راستاهای سنجیده شده‌ای از بنا می‌تابند. این پرتوها سایه‌هایی را بر نقاط خاصی در درون بنا ایجاد می‌کند و برخی از آنها که زمان‌های مهم و شاخصی را نشان می‌دهد، از روزنه‌های میان پایه‌های بنا دیده می‌شود. در زیر، گزیده نقشه‌ها و عکس‌هایی از چگونگی این رویداد و توانایی چارتاقی نیاسر به عنوان نمونه ممتاز و سالمی از دیگر چارتاقی‌های ایران، عرضه می‌گردد.



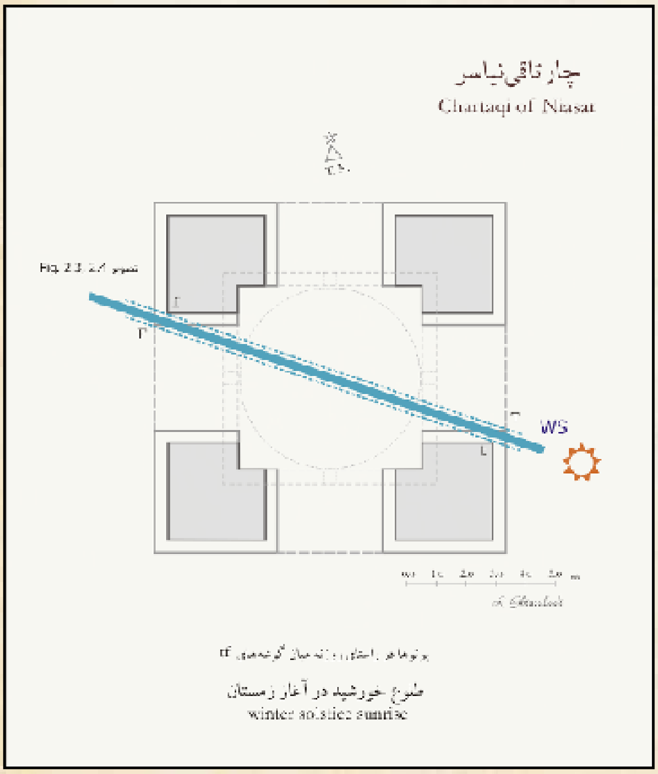
تصویر ۲،۱ ↑
طلوع خورشید در انقلاب تابستانی، خطدید SS ۱ در نقشه ۳
حدود ۵ دقیقه پس از طلوع



تصویر ۲،۲ ↓
طلوع خورشید در انقلاب تابستانی، خطدید SS ۲ در نقشه ۳
حدود ۵ دقیقه پس از طلوع

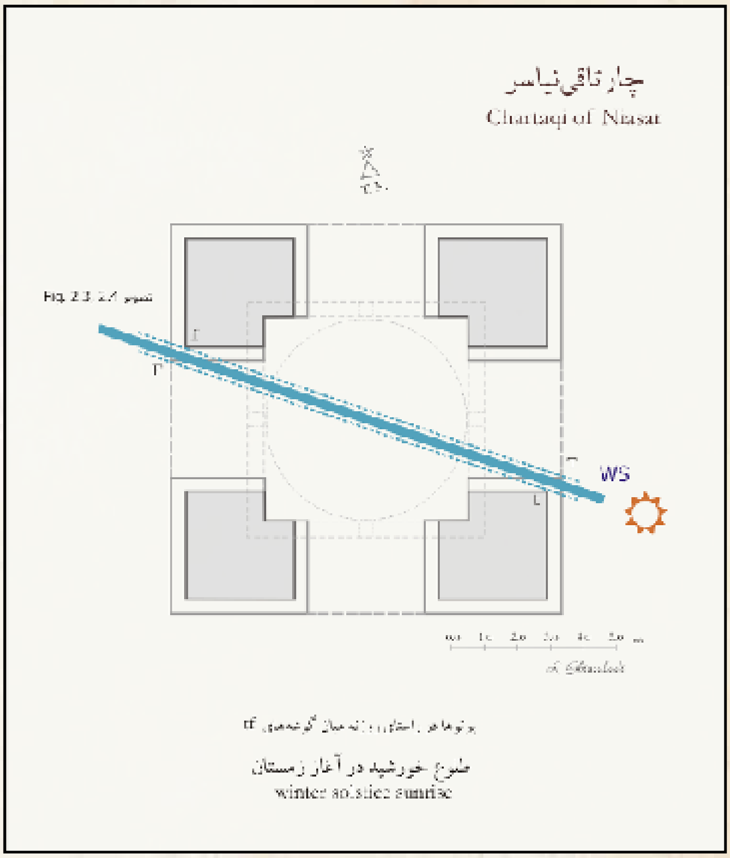



نقشه ۳
خطدیدهای دوگانه ی طلوع انقلاب تابستانی
خط ممتد، دامنه مشاهده خورشید در یک متر تحتانی با پایه‌های عریض‌تر (پایه‌های سکومانند) و خط نقطه‌چین، دامنه مشاهده خورشید در قسمت کم‌عرض بالای سکوها (بنگرید به تصویر ۱،۳)



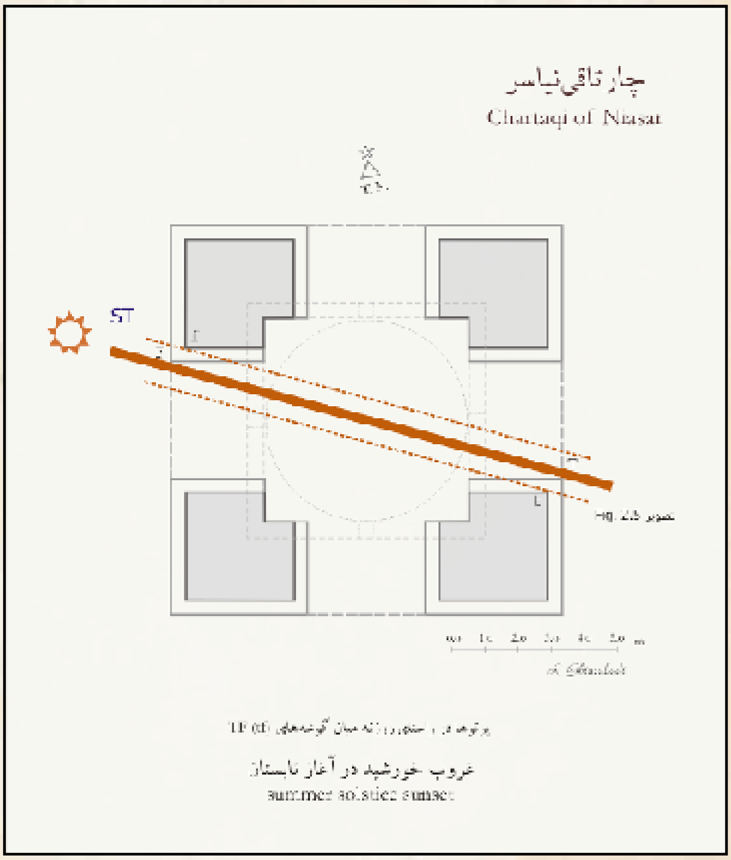

نقشه ۴
خطدید طلوع انقلاب زمستانی

تصویر ۲,۳
طلوع خورشید در انقلاب زمستانی، خطدید WS در نقشه ۴
حدود ۲ دقیقه پس از طلوع
ارتفاع خورشید ناشی از ۲ درجه افق کوهستانی




تصویر ۲,۴
طلوع خورشید در انقلاب زمستانی، خطدید WS در نقشه ۴
حدود ۲ دقیقه پس از طلوع
ارتفاع خورشید ناشی از ۲ درجه افق کوهستانی



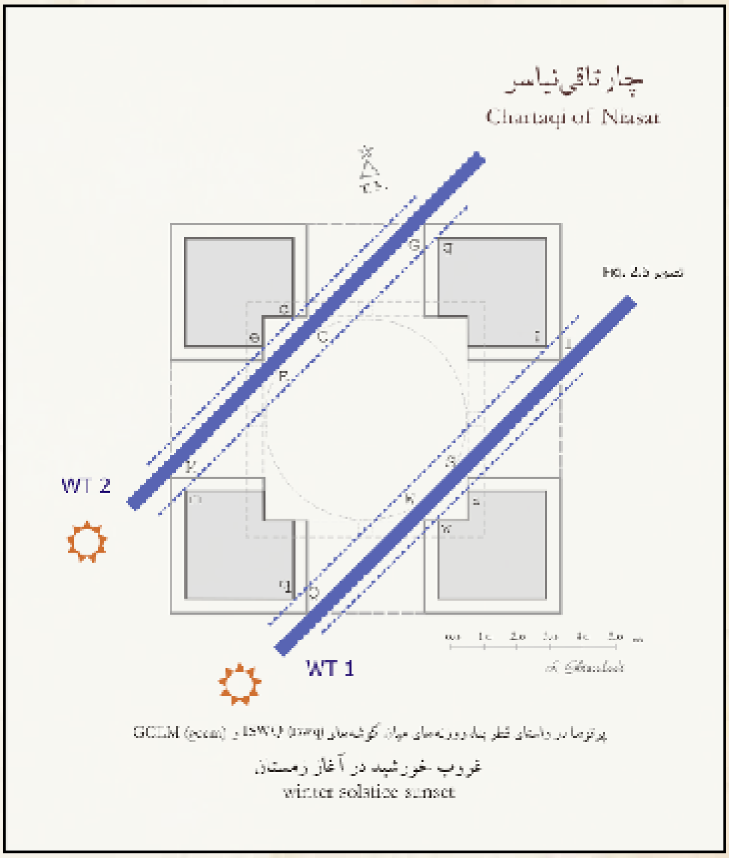



نقشه ۵
خطدید غروب انقلاب تابستانی



تصویر ۲,۵
غروب خورشید در انقلاب تابستانی، خطدید ST در نقشه ۵
حدود ۱۰ دقیقه پیش از غروب
ارتفاع خورشید ناشی از ۱۰ درجه افق کوهستانی
عکس از آقای بهزاد فرهانیه

نقشه ۶
خط‌دیدهای غروب انقلاب زمستانی
قطر بنا در امتداد نقطه غروب خورشید در انقلاب زمستانی




تصویر ۲،۶
غروب خورشید در انقلاب زمستانی، خط‌دید WT ۱ در نقشه ۶
حدود ۲ دقیقه پیش از غروب
ارتفاع خورشید ناشی از ۷ درجه افق کوهستانی



## ۴- یادمان

← تصویر ۳،۱
بازدیدکنندگان انقلاب تابستانی سال ۱۳۸۶





سال ۱۳۸۶
تصویر ۳،۳ ↑
شکوه خورشید در چارتاقی نیاسر



← تصویر ۳،۲
بازدیدکنندگان انقلاب زمستانی



## وطن دوستی !!!

به روزگار نوجوانی که شور و شوقی در وجودمان بود و جنگ و نبرد با دشمنان دیرین و حالیه و .... وطن در جریان بود و پنداشتی همه چیز را دانی ،(خودرا بزرگ می پنداشتی) در کلاس درس از آموزگار انشا ضرب شستی خوردی که تا ابد از یاد نخواهی بردن.

حالیه در این باره برایتان بگویم . آموزگاری بود بلند قامت که هنگام درون شد به اتاق درس نگاهمان به بالای درمی ماند که سرش را هماره پایین آوردی تا کتکی نوش جان نکنی . با سبیلهای معروف که به رنگ موها خرمایی یا می توان گفت رنگ روشن با چشمهایی عسلی .و هنرمند در نقاشی . روزی سر کلاس انشا از کودکان و نوجوانان خواست که هنر خود را نشان دهند و موضوعی را انتخاب کرده و انشا بنویسند . من که پنداشتمی پسین روز بهترین نمره را از آموزگار بلند بالا دریافت کرده به نوشتن انشا پرداختم با موضوع وطن دوستی!!

با استفاده از کتابها و روزنامه ها و آنچه از دیگران یاد گرفته بودم.۵-۶ صفحه دفترچه را پر کردی و روز موعود به کلاس رفته.با ذوق و شوق در انتظار آموزگار شدی تا هنر خود بنمایاندی

زمان موعود رسید و نوجوان خام شروع به خواندن انشاء کردی . با حرارت تمام آنرا خواندی و در پایان برجای خویش نشستی در انتظار نمره . آموزگارپس از آن که چنددانش آموز انشاء خواندند . سخنها گفتی و ما دانستی که هر جایی وطن دوستی را با هر جمله ای نشاید. نمره ها را که خواند دانستی بدرستی او را رنجانده و او در اندیشه اش ثابت قدم بودندی که نوجوانی آن اندیشه را به ریشخند گرفتی. آن انشا تا یک سال پیش همچنان در گوشه خانه نگهداشتی ولی ذهن هرگز آن زمان را فراموش نکردی . «کمونیستها باید وطن دوستی را از پاپ ژان پل لهستانی یاد بگیرند که وطنش در سایه حکومت کمونیستی است ولی او برای دیدن وطن از مقر خود رو به سوی وطن می کند ولی کمونیستهای ایران به وطن آسیب رسانده اند و ....» این متن هرگز از یاد نمی رود

نمره ۹ انشا بخاطر توهین به اندیشه کمونیستی آموزگار هنوز در ذهن رژه می رود . گرچه آموزگار گفت این نمره را برای نگارش زیبا و تلاش داده ام که « می اندیشم. اگر آنرا ندیده بود شاید از کلاس اخراج شدی و درسهای دیگر هم پاسوز این انشا .

سالها از سوی همه این سخن به گوش شنودی که زبان سرخ سر سبز به باد دادی . حتی حالیه نیز از همه این سخن به گوش رسیدی که زبان درکام که آخر ، سربه باد دهی.و پنداشتی همین سخن گفتن با شور و حرارت زبان سرخی است که شاید دیگران نداشتی!!!!

اما چون به خیابان اندر شدی و با مردم سخن گفتی دانستی این زبان تو صورتی هم نبودی که زبان سرخ در کام نیاید و آنانی که زبان سرخ داشتندی چون تو اینگونه نیاسودی و تا رسیدن به زبان سرخ پیچ و خمها برسر راه بودی . و در راه وطن گفتند هرچه تلاش کردی تو را منتی بروطن نبودی که دیگران بیش از تو در راه وطن تلاش کرده اند .!!!

ایزدا بر وطن دوستان از تو درود

آذر

# کوروش و توميريس؛ از افسانه تا واقعيت

**نويسنده : م.روشنگر**



حتما شما هم با آن تابلوی نقاشی زيبا که سر کوروش را در ظرف پر از خون در مقابل توميريس، ملکه سکاها به تصوير کشيده و اکنون در موزه هنرهای زيبای بوستون نگهداری ميشود، برخورد نمودهايد. اين نقاشی بسياز زيبا برگرفته از کتاب «تواريخ» مورخ مشهور ، هرودوت است که در آن شرح چگونگی خواستگاری کوروش از توميريس که منجر به مرگ وی شد، آمده است! هرچند که انسان روايت مرگ بنيادگذار شاهنشاهی هخامنشی را از زبان «پدر تاريخ» نخواند، اما اين نقاشی زيبا و افسونکننده خلاصهکنندهی تمام اين داستان غمانگيز است.

داستان خواستگاری کوروش از ملکه سکاها و مرگ وی، از جمله داستانهای جذاب و شيرين است که عليرغم افسانهای بودن آن، از سوی برجسته ترين مورخان جهان مورد تأييد واقع گشته است! قصهای که عليرغم تضاد با همه منابع دست اول - از گزنفون تا استرابو که به سادگی پوچی روايت هرودوت را ثابت ميکنند - هنوز هم پيروان بسياری در ميان علاقهمندان به قصههای تاريخی دارد. راست آن است که هرودوت با «تواريخ» خويش، به خوبی توانست مغز و روح تمام افسانه دوستان گردآمده در آگورای آتن را ارضا کند. شوربختانه شاهان هخامنشی در «تواريخ» نقش دلقکهای حرفه ای داستانی را بازی می کنند، که مخاطب آن، تنها آتنيان خودخواه عصر پريکلس و مورخان سده روشنگری بوده است. روشنگرانی که برای دست و پا کردن هويتی نو و قلابی، دوست داشتند بار ديگر تراژديهای غمانگيز بربرها را زنده کنند و به خورد انسان اروپايی بدهند. اما متأسفانه بايد گفت که اين فرآيند هويتمند شدن اروپا، به بهای لگدمال شدن يک هويت ديگر تمام شد!

به هر روی، در اين نوشتار با نمونهای ديگر از سادهلوحی و افسانهپرستی «پدر تاريخ» آشنا خواهيد شد! زيرا همانگونه که داستان پرورش کوروش به دست چوپان پارسی، داستانی شيرين و پندآميز به شمار ميآيد، روايت مرگ او نيز قصه ايست که بيترديد، زاييده پندار «مرد هاليکارناسی» است! اين «پدر تاريخ» که معلوم نيست از چه رو اينقدر عاشق و دلباختهی روايت-های افسانهای تاريخ است، از آنجا که نتوانسته بهانهای هرچند ناچيز برای کوبيدن کردار نخستين شاه هخامنشی پيدا کند، ذهن و روح خويش را اين بار، با آوردن يک داستان دراماتيک و توهينآميز درباره کوروش، ارضا می-کند. اما اين روايت را حداقل يک بار هم که شده بايد خواند! به قول اميرمهدی بديع، تمام هرودوت در آن جمع شده است! اکنون به اين قصه، گوش بسپاريد:

هرودوت(برگردان دکتر هادی هدايتی)،کتاب نخست،چکيدهی بندهای ۲۰۱ تا ۲۱۴:

«وقتی کوروش ملت بابل را مطيع کرد، در فکر شد که قوم ماساژت را نيز مطيع کند...عواملی که کوروش را به اين جنگ تشويق و تحريص ميکرد، متعدد و در عين حال قانعکننده بود. چه اولا کوروش از حيث نژاد و اصالت خود را مافوق بشر عادی تصور ميکرد و ثانيا در تمام جنگهای خود با موفقيت و پيروزی روبرو شده بود...در آن زمان زنی که توميريس نام داشت، بعد از فوت شوهرش بر قوم ماساژت سلطنت ميکرد. کوروش اظهار تمايل کرد که او را به زنی برای خود بگيرد و کسی به اين قصد نزد او فرستاد تا از جانب او تقاضای ازدواج کند. ولی توميريس دانست که آنچه کوروش ميطلبد کشور ماساژت هاست، نه شخص او. پس او کوروش را از آمدن به سوی خود منع کرد(...) و نيز کسی به نزد او فرستاد و چنين پيغام داد: «ای پادشاه مادها(...) از اين کار دست بکش، بر اتباع خود سلطنت کن و بگذار ما نيز بر اتباع خود سلطنت کنيم. ترديدی نيست که تو حاضر به قبول اندرزهای من نيستی و هر چيز ديگر بيش از دعوت به صلح بر تو خوشآيند است. در اينصورت چنانچه واقعا آرزو داری با ماساژتها دست و پنجه نرم کنی، زحمت افکندن پل بر روی رود بر خود هموار مکن. ما حاضريم به فاصله سه روز راه از اين رود به داخل کشور خود عقبنشينی کنيم تا تو بتوانی قدم بر خاک گذاری(۱) و اگر ترجيح ميدهی با ما در خاک خودت روبرو شو، آنچه پيشنهاد کردم تو خود انجام ده.» کوروش سران پارس را گرد آورد و با آنها به مشورت پرداخت عموم پارس ها به اتفاق عقيده داشتند که کوروش بايد با توميريس و همراهانش در داخل سرزمين خود روبرو شود.»

اکنون به اين صحنهی نمايشی هرودوت توجه کنيد، که عادت دارد قهرمان يونانی (يا نسبتا يونانی مانند کرزوس!) را وارد نمايشنامه خويش کند، تا شاه هخامنشی مانند هميشه، همچون جوانکی خام و بيتجربه از پند و اندرزهای راهنمای يونانی خويش، بهره گيرد!

تواريخ،کتاب نخست،بند ۲۰۷ به بعد:

«ولی کرزوس از اهل ليدی که در آنجا حاضر بود اين عقيده را تخطئه کرد و نظری در جهت عکس آن اظهار داشت و چنين گفت: «ای پادشاه، همانطور که يک بار گفته ام، چون خداوند زئوس مرا به تو بخشيده، هر بار که خاندان تو را با خطر روبرو بينم، با تمام قوا برای برطرف کردن آن خطر ميکوشم(...) اگر تصور ميکنی که تو خود جاودانی و بر سپاهی فرماندهی داری که آن نيز جاويدان است، ضروری نميدانم که انديشه خود را بر تو فاش کنم. اما اگر قبول داری که تو نيز بشری بيش نميباشی و بر افراد بشر حکومت ميکنی، اين نکته را پيوسته در نظر داشته باش که امور مربوط به بشر بر بروی فلکی قرار دارد که دائما ميچرخد و هرگز دسته ای معين را خوشبخت و سعادتمند باقی نميگذارد. در اينصورت درباره مطلبی که مورد بحث است، من شخصا عقيده-ای مخالف عقيدهی اشخاص حاضر دارم.»

پس از اين، کرزوس به تشريح استراتژی جنگی مورد نظر خويش ميپردازد. کوروش با نظر کرزوس مبنی بر پيشگام شدن در حمله، موافقت ميکند. از آنجا که هرودوت عادت دارد

همیشـه در لحظههای حسـاس و سرنوشتساز تاریخـی، قوه تخیل خود را تـا آنجا که میتواند به کار اندازد تا هر چه بیشتر به داستان خویش آب و تاب بدهـد، به توضیح خوابی که کوروش پیش از جنگ با تومیریس درباره داریوش دیده بود، میپردازد. کوروش در این خواب میبیند که پسر هیستاسـپ(داریوش) دو بال بر شانه دارد که یکی از آنها بر آسـیا سـایه افکنده و دیگری بر اروپا! سـپس هیستاسپ را فرا میخواند و از او می پرسـد که آیا پسرت قصد شورش بر من را دارد؟ هیستاسپ پس از اطمینان خاطر دادن به کوروش به او وعده میدهد که به محض بازگشت به پارس، داریوش را به حضور او خواهد آورد تا از او پرسشهای خویش را بپرسد.

به هر روی، «پدر تاریخ» دوسـت دارد شـاهان هخامنشـی را هیچگاه، حتـی در رختخـواب راحت نگذارد و همیشـه حتی در کابوس و رویا و خلوتهای خصوصی، آنـان را تنها نگذارد! چه بسـا همین داستانهای کودکانه موجب جذابیت دوچندان «تواریـخ» در میان یونانیان گردآمده در آگـورا بود. داسـتانهای خالهزنکانه ای مانند خواستگاری کوروش از تومیریس، خواستگاری کمبوجیه از خواهرش و سرانجام، داستان عشق ناکام خشایارشـا به زن برادرش که سرچشمهی همه آنها، کینههای پنهان یونانیان سـده پنجم پیش از میلاد نسـبت به پارسیان بود! اما همین داسـتانهای کودکانه همیشه ابزارهای کارآمدی برای تمسـخر کردار شـاهان هخامنشـی بوده است.

به هر حال بنا بر آن شـد تا مطابق با پیشـنهاد کـرزوس، مجلس ضیافتی ترتیب داده شـود تا ماسـاژتها با دیدن آن حریص شده و به خوردن غذاهـای لذیذ بپردازند؛ آنگاه پارسـیان با تمام نیروهای خود بر سـر آنان بریزند و همه آنها را از دم تیغ بگذرانند! هم اکنون به ادامه داسـتان توجه کنید:

«کـوروش عقیـده اول(پارسـیان) را رد کرد و عقیـده کـرزوس را پذیرفت...آنـگاه بـه فاصله یـک روز راه از رود آراکس پیـش رفت و آنچه کرزوس سـفارش کرده بود، انجـام داد. آنگاه با افراد خوب سپاه پارس به سوی آراکس مراجعت کرد و عده ای از سـپاهیان خود را که سربازان خوبـی نبودند، در عقب به جا گزارد. ماسـاژتها با یک سـوم قوای خود رسـیدند و سربازانی را کـه کوروش در عقب سـپاه باقی گذارده بود، با وجـود مقاومتـی که از خود نشـان دادند، قتل عـام کردنـد. همینکه چشـم ماسـاژتها بهد از شکسـت دشـمن به مجلس ضیافت افتاد، خود را بر خـوان نعمت افکندند و بـه عیش و نوش پرداختنـد و وقتی شـکم آنها از شـراب و غذا اشباع شد، به خواب رفتند. در این موقع پارسها از راه رسـیدند و جمعی کثیر از آنان را به قتل رسـاندند و عده بیشتری از آنان را اسیر کردند. فرزند ملکه تومیریس نیز که «سـپارگاپیز» نام داشـت و فرماندهی سپاه ماسـاژت را به عهده داشـت، از جمله اسیران بود. وقتی تومیریس از آنچه بر سـپاه و فرزند او گذشته بود، مطلع شد کس به نزد کوروش فرسـتاد و چنین پیغام داد: ای کوروش، که چنین تشـنه خون هسـتی، از آنچه روی داده هرگز مغرور مشو...زیرا به کمک حیلـه و نیرنگ بر فرزند من غالب شـدی، نه با زورآزمایـی در میدان جنگ. اکنـون من به تو نصیحتی میکنم و تو سـخن را گوش دار: فرزند مـرا به من باز ده و با وود خسـارتی که به یک سـوم سپاه ماساژت وارد کردهای، این سرزمین را بدون مجازات ترک کن. اگر چنین نکنی، من به خورشیدف خداوند ماساژتها سوگند یاد می-کنم که هر اندازه خونخوار باشـی، تو را از خون سیراب خواهم کرد.»

اما واقعیت آن اسـت که هرودوت دوسـت دارد پیروزیهای ایرانیان را همیشه نیرنگهایی از پیش طراحی شده به منظور به دام انداختن نیروهای دشمن بداند. برای مثال او شوند پیروزی کوروش بر کـرزوس را وجـود گلههای بزرگ شـتر در ارتش کوروش میداند که موجب شدند اسبهای کرزوس با دیدن آنها فراری شـوند! و یا پیروزی ایران در ترموپیـل را تنها به خاطر خیانت یک پیرمرد یونانی بداند! حتی بعضی مورخان دوران پسـین پا را فراتر گذاشته و مینویسند که شوند پیروزی کمبوجیه بر ارتش مصر، وجود تعدادی سگ و گربه در ارتش ایران بوده که مصریان به سـبب احترام به این حیوانات، به آنها آسـیبی نرسانده و این موجب شد تا کمبوجیه با پیروزی وارد مصر شود!

اکنون به بخش پایانی داستان گوش بسپارید:

«وقتـی کـوروش از این پیام(پیـام تومیریس) مطلع شـد، کمتریـن توجهی بدان نکـرد. اما سـپارگاپیز فرزند ملکه تومیریـس وقتی که از مسـتی به حال آمد و از سرنوشـت شوم خود با خبر شـد، از کوروش استدعا کرد زنجیرهای او را بگشاید. کوروش چنین کرد ولی همین که او از بند نجات یافت و دسـتانش آزاد شد، خود را به قتل رساند.

سـپارگاپیز به ترتیبـی که گفته شـد، به قتل رسید. تومیریس بعد از آنکه کوروش تقاضای او را رد کرد، تام سپاه خود را گرد آورد و به جنگ بـا کوروش عزیمت کرد. بـه نظر من این جنگ از تمـام جنگهایی که بین وحشـیان درگرفته، شـدیدتر و سختتر بوده اسـت. شرح این جاگ آن طور که بهمن گفته اند، چنین اسـت: برای من نقل کردهاند که ابتدا دو حریف از هم فاصله گرفتنـد و با کمانهـای خود به سـوی هم تیر انداختند. وقتی تیرهای آنان به پایان رسـید، با نیزه و خنجر به جان هم افتادند و جنگ مغلوبه شـد. به طوریکه نقل میکنند در مدتی طولانی با یکدیگر سـتیز کردند و هیچیک از دو حریف حاضر نبود از میدان بگریزد. سـرانجام ماساژتها پیروز شـدند؛ قسـمت بزرگی از سپاه پارس در محـل نابود شـد و کوروش نیز شـخصا به قتل رسـید. او جمعا بیست و نه سال سلطنت کرده بود. تومیریس امر کرد مشکی از خون انسانی پر کنند و سـپس جنازه کوروش را در بین کشته-شدگان سپاه پارس بیابند. وقتی جسد کوروش پیدا شـد، ملکه سـر او را در مشـک خون فرو کرد ودر حالیکه با جسـد چنین بدرفتاری می-کرد، خطاب به آنان چنین گفت: «ای پادشـاه، با اینکه من زندهام و سـلاح بدست بر تو پیروز شـدهام، چون با خدعه و نیرنـگ بر فرزند من دسـت یافتی و در حقیقت مرا نابود کردی، من نیز همانطور که تهدید کرده بودم، تو را از خون سیراب میکنم.»

ایـن بود آنچـه که مدعان همه بلا اسـتثنا، آن را همچون روایتـی تاریخی و معتبر برای مرگ کوروش در نظر گرفتهاند و این در حالیست که خود هرودوت بلافاصله پس از پایان این روایت، مینویسد:

«دربـاره چگونگی مـرگ کوروش افسـانههای زیادی نقـل کردهاند ولی من آن را که بیش از دیگران معتبر دانستهام، نقل کردم.»

هرودوت بـا گزینش اغراقآمیز ترین داسـتان-ها در میـان چندین روایت تاریخـی، بار دیگر به مـا اثبات میکند که به شـدت دوسـتدار و وابستهی داستانهایی افسانهآمیز و خیالی است. زیرا گزنفون -نویسـنده کتاب تربیت کوروش-مدعیسـت که کوروش بر بسـتر خود در پارس بـدرود زندگی گفتـه اسـت(فصل ماقبل آخر کتـاب «تربیت کوروش»)؛ کتزیاس مینویسـد: کوروش در جنگ با دربیکها بر اثر جراحت جان سپرد(فوتیوس،کتزیاس،آخر بند ۳۶) و بالاخره دیودور سیسیلی کوروش را توسط ملکه سکایی به صلیب میکشـد!(دیودور،کتاب دوم،بند ۴۴). پس بر خـلاف آنچه که معمـولا موخان اذعان دارند، این روایتها تنها در جزئیات با هم اختلاف ندارند، بلکه این تفاوتها فراتر از جزئیات هستند! اما در حالیکه هرودوت مدعی اسـت که از میان چندیـن روایت تاریخی، یکی را تنها به سـلیقه خویش انتخاب نموده و این تنها بنمایهی سـایر نویسندگان دوران لاتین گشته است، پس از چه روی ایـن همه بر روی آن تأکیـد میکنند و از داسـتان کودکانهی هرودوت درباره کوروش، به عنوان «معتبر ترین روایتها» یاد میکنند؟!

امـا اگر با روایت هـرودوت را هـم بپذیریم باز هم نمیتـوان پذیرفت که جسـد کـوروش در سـرزمین سکاها باقی مانده باشد، زیرا از روایت های نویسـندگان دوران کهن پیداست که پیکر کـوروش در آرامگاهـی که به فرمـان خودش ساخت، جای گرفته است! به ویژه آنکه پلوتارک در کتـاب حیات مـردان نامی(فصل اردشـیر) یادآور میشـود که شـاه جدید پارس، بایسـتی طی مراسمی تشریفاتی در پاسارگاد تاجگذاری نماید. و از آنجا که پاسارگاد جز به سبب داشتن ارامـگاه کوروش، امتیاز دیگری بر پارس و دیگر شهرهای هخامنشـیان ندارد، پس باید پذیرفت که شـاهان جدید پارسی، برای تجدید پیمان با آرمانهای بنیادگذار شـاه هخامنشی که پیکرش در آرامگاهی باشـکوه جای گرفته، به آنجا می-رفتند.

پـس تردیـدی نیسـت کـه آنچـه بـه عنوان خواسـتگاری،جنگ و مرگ کوروش در جریان ارتباط با ملکه افسانهای سکاها -تومیریس- یاد میکنند، داسـتانهایی زاییده تخیل ذهن افسانه پرست نویسندگان و مورخان دوران کهن است که برای جذاب تر شـدن نوشـته های خویش، دسـت به خلق آنهـا میزدند. نویسـنده ای که مدعی مرگ کوروش توسـط تومیریس و سپس غوطه ور شـدن سـر او در مشـک پـر از خون است، همان است که بزرگترین و برجستهترین نویسندگان یونانی مانند ارسطو او را یک افسانه پرداز میداند؛ پلوتارک نویسنده و دانشمند، او را انسانی خبیث و بدنهاد مینامد و بالاخره پزشک کنیدوسـی یعنی کتزیاس، که خودش دسـتی در افسانهسرایی و داسـتانپردازی دارد، او را به عنوان یک دروغگو و قصهپرداز مینامد و بس!

این مقاله را با نوشتاری از امیرمهدی بدیع درباره مـرگ کوروش به پایان میرسـانیم. «یونانیان و بربرها،نسک سوم،مرگ کوروش»:

«کوروش، چگونه و چرا مرده اسـت؟ منبعهای ایرانی و هخامنشـی چیزی در ایـن باره نمی-گویند. ولی به رغم بیحرمتی هایی که مقدونیان اسکندر به کوروش روا داشتند و به قصد غارت، بیشـرمانه دسـت تجـاوز به گورش گشـودند، آرامـگاه بنیادگذار امپراتوری پـارس هنوز هم، تقریبا سالم، در بنای سنگی مرتفع خود در دل پارس واقعی و کهن، در دشـت پاسارگاد، پایگاه رفیع قدرت پارس هخامنشی، برجاست.

نوشتههای آن دسته از نویسـندگان یونانی که بیشـتر درخور اعتمادند، نشـان میدهد که این بنای امروزه تهی و در گذشـته طعم بی حرمتی چشـیده، فقط بنای یادبود محـض نبوده، بلکه کامـلا ارامـگاه کـوروش و جایگاهی بـوده که پیکـر او تا هجوم فاجعهآمیـز مقدونیان، در آن از آرامشـی برخوردار بوده است که خود او می-خواسته ابدی باشد. بنابراین، همانطور که متن-های قدیمی که هماکنون از آنها یا خواهیم کرد به روشـنی ثابت میکنند، تردیدی وجود ندارد که کوروش در همان محلی که در حدود سـی سـال پیش از آن با پیروزی بر آسـتیاگ، بخت و اقبـال امپراتوریش آغاز شـده بود، از احترام-های تدفین برخوردار شده است. آیا او در همان جا درگذشـته بوده اسـت؟ گزنفـون...در فصل ماقبل آخر کتاب «تربیت کوروش» مینویسـد: «کوروش چون با آنان(پسـرانش) سخن گفت، دستش را به تمام کسـانی که در اطرافش گرد آمـده بودند عرضه کرد، روی خود را پوشـاند و جان سـپرد»، بر این نکته تأکید میورزد...تمام منبعهـای قدیمـی نیز به اتفاق اعـلام میدارند که او در پاسـارگاد، در گوری که به او نِسـبت داده میشـود، به خاک سـپرده شده است. مثلا اسـترابون(کتاب دوم،پایـان ۲) دربـاره صحت داسـتان تاریخنویسانی که میگویند کوروش در جنگی با ماسـاگتها به قتل رسـیده است، ابراز تردید میکند و مینویسـد: «تمام تاریخنویسان به جنگ کوروش با ماساگتها اشاره میکنند ولی هیچکدام شـرح درسـتی از این ماجرا به دست نمیدهند.»

بـاری، اسـترابون درباره آرامگاه کـوروش، این اطلاعـت صریح و درسـت را کـه ثابت میکنند کـه او کاملا کسـب آگاهـی کـرده، در اختیار ما میگذارد: «اسـکندر با ایـن کنجکاوی که از کاخ قدیمی پاسـارگاد دیدن کند به این شـهر رفت. در همـان هنگاه، در یکی از بوسـتانها یا باغهـا، آرامـگاه کـوروش را، که سـاختمانی... دیـد». اسـترابون میافزاید: «آریسـتوبول نقل میکند کـه چگونه به دسـتور اسـکندر از این مدخل تنگ گذشـت و بـه درون مکان مقدس رفت تا پیشـکش شـاهانه را بر گرو بگذارد(کذا فیالاصـل!)؛ آنجا تختی از طلا، میزی پوشـیده از جامهـا، تابوتی نیز از طـلا و بالاخره مقداری پارچههای زیبا و جواهر گرانبهای برلیان نشـان دید. حلتی که آرامگاه کوروش در نخستین سفر آریستوبول داشت، چنین بود؛ ولی بعد، هنگامی که آن را از نو دید، آرامگاه غارت شـده بود و از زیورهای گوناگون آن اثری دیده نمیشـد، مگر تخت و نیـز تابوت که پس از جـا به جا کردن پیکر، نشـان مسـلم این که چنین بی حرمتی از جانب دزدان پسـت صورت گرفته اسـت، به شکسـتن آنها بسـنده کرده بودند...چنین است توصیف آریسـتوبول که به همین مناسبت ما را با کتیبهای که آرامگاه داشـته است، آشنا می-کند: ای رهگذر، من کوروشم؛ امپراتوری جهان را به پارس دادم؛ بر آسـیا حکم راندم. بایت این آرامگاه بر من حسد مبر.

اونهسیکریت ادعا میکند که برج دو طبقه داشته اسـت و پیکر کوروش در طبقه بالا نهاده شـده بوده. هم او میافزاید که بر گور کتیبهای خوانده میشـده...و مضمـون آن چنیـن اسـت: «من، کوروش، شاه شاهان، اینجا آرمیدهام».»

پایان

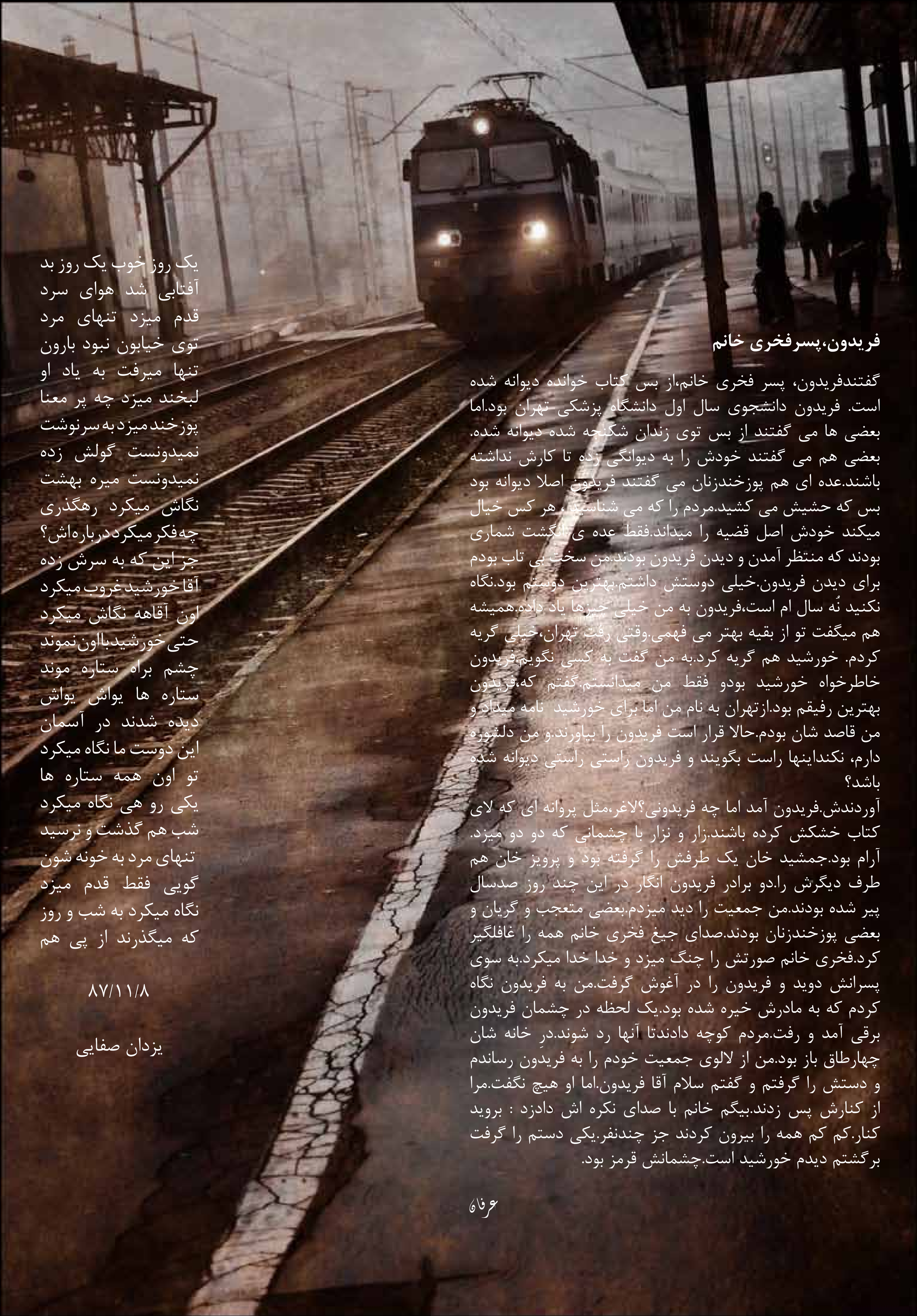
*بنمایه ها:

-تواریـخ: هـرودوت،ج ۱،دکتـر هـادی هدایتی؛انتشـارات دانشـگاه تهـران،۱۳۸۴ خورشیدی

-کتابخانـه تاریخـی: دیودور سیسـیلی،حمید بیکس شورکایی و اسماعیل سنگاری؛انتشارات جامی،تهران،۱۳۸۴ خورشیدی

-سـیرت کـوروش کبیـر: گزنوفون،وحیـد مازندرانی؛انتشـارات دنیای کتاب،تهران،۱۳۸۳ خورشیدی

-یونانیان و بربرها: امیرمهدی بدیع،ج ۳،قاسـم صنعـوی؛ انتشـارات توس،تهـران،۱۳۸۳ خورشیدی



**فریدون، پسرفخری خانم**

گفتندفریدون، پسر فخری خانم،از بس کتاب خوانده دیوانه شده است. فریدون دانشجوی سال اول دانشگاه پزشکی تهران بود.اما بعضی ها می گفتند از بس توی زندان شکنجه شده دیوانه شده. بعضی هم می گفتند خودش را به دیوانگی زده تا کارش نداشته باشند.عده ای هم پوزخندزنان می گفتند فریدون اصلا دیوانه بود بس که حشیش می کشید.مردم را که می شناسید ، هر کس خیال میکند خودش اصل قضیه را میداند.فقط عده ی انگشت شماری بودند که منتظر آمدن و دیدن فریدون بودند.من سخت بی تاب بودم برای دیدن فریدون.خیلی دوستش داشتم.بهترین دوستم بود.نگاه نکنید نُه سال ام است،فریدون به من خیلی چیزها یاد داده.همیشه هم میگفت تو از بقیه بهتر می فهمی.وقتی رفت تهران،خیلی گریه کردم. خورشید هم گریه کرد.به من گفت به کسی نگویم.فریدون خاطرخواه خورشید بودو فقط من میدانستم.گفتم که،فریدون بهترین رفیقم بود.ازتهران به نام من اما برای خورشید نامه میداد و من قاصد شان بودم.حالا قرار است فریدون را بیاورند.و من دلشوره دارم، نکنداینها راست بگویند و فریدون راستی راستی دیوانه شده باشد؟

آوردندش.فریدون آمد اما چه فریدونی؟لاغر،مثل پروانه ای که لای کتاب خشکش کرده باشند.زار و نزار با چشمانی که دو دو میزد. آرام بود.جمشید خان یک طرفش را گرفته بود و پرویز خان هم طرف دیگرش را.دو برادر فریدون انگار در این چند روز صدسال پیر شده بودند.من جمعیت را دید میزدم.بعضی متعجب و گریان و بعضی پوزخندزنان بودند.صدای جیغ فخری خانم همه را غافلگیر کرد.فخری خانم صورتش را چنگ میزد و خدا خدا میکرد.به سوی پسرانش دوید و فریدون را در آغوش گرفت.من به فریدون نگاه کردم که به مادرش خیره شده بود.یک لحظه در چشمان فریدون برقی آمد و رفت.مردم کوچه دادندتا آنها رد شوند.درِ خانه شان چهارطاق باز بود.من از لالوی جمعیت خودم را به فریدون رساندم و دستش را گرفتم و گفتم سلام آقا فریدون.اما او هیچ نگفت.مرا از کنارش پس زدند.بیگم خانم با صدای نکره اش دادزد : بروید کنار.کم کم همه را بیرون کردند جز چندنفر.یکی دستم را گرفت برگشتم دیدم خورشید است.چشمانش قرمز بود.

عرفان

یک روز خوب یک روز بد
آفتابی شد هوای سرد
قدم میزد تنهای مرد
توی خیابون نبود بارون
تنها میرفت به یاد او
لبخند میزد چه پر معنا
پوزخند میزد به سرنوشت
نمیدونست گولش زده
نمیدونست میره بهشت
نگاش میکرد رهگذری
چه‌فکر میکرد درباره‌اش؟
جز این که به سرش زده
آقا خورشید غروب میکرد
اون آقاهه نگاش میکرد
حتی خورشیدبااون‌نموند
چشم براه ستاره موند
ستاره ها یواش یواش
دیده شدند در آسمان
این دوست ما نگاه میکرد
تو اون همه ستاره ها
یکی رو هی نگاه میکرد
شب هم گذشت و نرسید
تنهای مرد به خونه شون
گویی فقط قدم میزد
نگاه میکرد به شب و روز
که میگذرند از پی هم

۸۷/۱۱/۸

یزدان صفایی

# مردان نمکی

نویسنده : یزدان صفایی

به نام یزدان پاک

**اجساد مومیایی شده ای که در معدن نمک چهره آباد زنجان کشف شده اند به شوند درونشد نمک در گوشت و استخوان؛به مردان نمکی نامور شده اند**

خوشبختانه وجود نمک در معدن شوند سالم ماندن این مردان در زیر آوار شده است بطوری که هنوز معده؛ روده؛ناخن ها؛موی سر و ریش های برخی از این اسکلت ها سالم مانده و بستر خوبی برای آزمایش در این زمینه فراهم است.

این مومیایی ها در دو ریزش تونل که برای برداشت نمک در زمان هخامنشیان و ساسانیان ایجاد شده بود زیر آوارها پنهان گشتند.
با توجه به آزمایش های انجام گرفته در دانشگاه های یورک و آکسفورد؛ این مردان در جهان بسیار شناخته شده هستند.

## چگونگی کشف:

نخستین مرد نمکی؛ در معدن نمک چهره آباد و در سالهای نخست دهه هفتاد خورشیدی ؛ در زمان برداشت بولدوزر ها از معدن؛کشف شد .این مومیایی اکنون درون درون موزه ملی نگهداری میشود و شامل اسکلت سر؛ یک پا و بخشی از پوشاک و ابزار کار است.
همچنین مو؛ریش و بخشی از بافت نرم بدن او هم اکنون درون محفظه ای شیشه ای و ایزوله نگهداری میشود..
دومین مومیایی در فعالیت بولدوزر ها در سال ۸۳ یافت شد و در ادامه سومین مومیایی نیز همراه تیغ بولدوزر ها از زیر خاک بیرون آمد.



مرد نمکی در موزه ملی

کاوش ها آغاز شد و مرد نمکی شماره ۴ در حالی که هنگام فرار زیر سنگ بزرگ نمک افتاده بود؛کشف شد.گروه باستان شناسی به سرپرستی ابوالفضل عالی با ایجاد برش هایی پیرامون اسکلت؛آن را به طور کامل و به همراه سنگی نمکی به وزن ۲ تن از جای خود جدا کرده و به زنجان آوردند.این کار شوند سالم ماندن مومیایی شده و به این ترتیب مرد شماره ۴ ؛مهمترین اسکلت بدست آمده در ایران شناخته گریدید.



مرد نمکی شماره ۴

مرد شماره ۵ نیز با تیغ بولدوزر ها بالا آمد



مرد نمکی شماره ۵

ششمین مومیایی نیز طی باراندگی سر از سنگهای معدن در آوردکه به دستور پژوهشکده باستان شناسی و رییس وقت سازمان میراث فرهنگی زنجان دوباره در زیر نمک ها پنهان گشت.

## پیامد آزمایش ها روی مردان نمکی:

آزمایش روی مردان نمکی به سرعت آغاز شد و طی یک دوره پژوهش علمی روشن شد که:
۱)مرد نمکی شماره ۱ و ۲ به دوره ساسانی و مرد نمکی شماره ۳ و ۴ و ۵ مربوط به زمان هخامنشیان میباشد.
۲)مرد شماره ۴ نوجوانی ۱۶ ساله است که در دوره هخامنشیان در این معدن کار میکرده است.

مردان نمکی شماره ۲ و ۳ و ۴ و ۵ در اردیبهشت ۸۷ از موزه رختشویخانه به موزه باستان شناسی استان زنجان (خانه ذوالفقاری) فرستاده شدند.

در اریبهشت ۸۷ سازمان میراث فرهنگی بهره برداری از این معدن را ممنوع اعلام کرد.
در آبان ماه همان سال ؛وزیر صنایع و معادن در نامه ای به شماره ۶۰/۶۱۹۴۹ به رییش سازمان فرهنگی نوشت:
«احتراما بازگشت به نامه شماره ۱۸۷-۸۷۲/۱ مورخ ۸۷/۲/۲۳ به استحضار می‌رساند پروانه بهره‌برداری معدن نمک چهرآباد لغو گردیده و در حال حاضر هیچگونه عملیات معدنی در محدوده آن صورت نمی گیرد.»

در ادامه این نامه نیز آمده است: «لذا در راستای اجرا مفاد مواد ۲۱ و ۲۳ و ۲۶ قانون معادن و مواد ۲۷ و ۴۳ آیین نامه اجرایی مربوطه خواهشمند است دستور فرمایید نقاط و محدوده مورد نظر سازمان را بررسی و شکل محدوده مختصات جغرافیایی و مساحت آن را بر روی نقشه ۱:۵۰۰۰۰ ترسیم و ارسال نمایند. ضمنا در خصوص نحوه پرداخت حق و حقوق بهره‌بردار سابق، نظرات و پیشنهادات آن سازمان محترم را اعلام نمایند.»

"فرهنگ فرخی"، رئیس سازمان میراث فرهنگی زنجان در این باره به CHN گفت: «پرونده معدن نمک چهره آباد زنجان یکی از پرونده‌های قطور حقوقی سازمان میراث فرهنگی است. اما با ارسال این نامه وزیر صنایع و معادن، پیگیری این پرونده رو به پایان است.»

بایسته به یادآوری است که این معدن در ۱۴ سال گذشته پیاپی مورد بهره برداری بوده است.




ششمین مرد نمکی مدفون در معدن

در سال ۸۷ اعلام شد که وضعیتمردان نمکی نگران کننده است و ابهاماتی درباره چگونگی محفظه های نهگهداری از آنها وجود دارد و با وجود آمیخته شدن نمک با گوشت و استخوان آنها ؛ باکتری ها گریبانگیر این اجساد شده اند.



## نگرانی ها درباره ۴ جسد باشنده در موزه زنجان:

مرد شماره ۲ روی میزی استکه پارچه سفیدی زیر آن انداخته شده استو روی اسکلت را با محفظه ای پلاسکی پوشانده اند که به شوند وجود درز در این محفظه؛ هوا و حشرات درون فضای خالی آن میشوند و باکتری ها پیرامون آن را فراگرفته اند.

مرد شماره ۳ و ۵ نیز این گونه اند؛مرد شماره ۳ درون محفظه ای شیشه ای است که با کلید قفل میشود و هوا از سوراخ قفل درون آن وارد میشود.

اما مهمترین مومیایی که همان مرد شماره ۴ است نیز در محفظه ای پلاسکی که توسط پژوهشکده مرمت و حفاظت ؛به صورت موقت ساخته شده است؛ قرار دارد اما این محفظه در نگهداری حتی به صورت موقت نیز ناتوان است بطوریکه شیشه های پلاسکی مرد شماره ۴ از اطراف تاب برداشته و درز پیدا کرده است.
از سوی منیژه هادیان که خویشکاری تهیه محفظه های نگهدارنده را بر دوش دارد اعلام شده است که:
محفظه مرد شماره ۴ موقتی است و پس از ساخت محفظه همیشگی(دایمی) این مومیایی منتقل خواهد شد.همچنین دماسنج های الکترونیکی روی این محفظه گذارده شده تا کوچکترین دگرگونی ها را نشان دهد.



یکی از مردان نمکی

## یکی از مردان نمکی

ابولفضل عالی در این باره میگوید:
از زمان کشف تاکنون به لحاظ ظاهری دگرگونی چندانی پیش نیامده است اما ویرانی اصلی را که توسط باکتری هایی انجام میشود نمیتوان به چشم دید.

فرسایش های شیمیایی از جمله مهمترین خطرها برای این مومیایی ها به شمار می آیند.

بیشتر نگرانی ها بابت بازخورد این شیوه نگهداری در دراز مدت است چرا که مردان نمکی از جمله مومیایی های خشک به شمار می آیند.با این شیوه نگهداری وضعیت این اجساد در ۵۰ سال آینده بسیار نگران کننده خواهد بود.

در اسفند ۸۷ از سوی خبرگزاری میراث آریا؛اعلام شد که در اردیبهشت سال ۱۳۸۸ قرار است یک گروه خارجی از دو کشور آلمان انگلستان برای کار بر روی دی ان ای؛سی تی اسکن؛جراحی و بررسی واپسین خوراک این مردان به ایران رهسپار شوند.

## واپیسن خبر در مورد مردان نمکی که تا اندازه ای خوشنود کننده بود:

سازمان میراث فرهنگی زنجان از یک شرکت خصوصی خواسته است تا ویترین‌های مجهزی به سیستم‌های دفع رطوبت برای مردان نمکی بسازد. پیش از این ویترین‌هایی توسط پژوهشکده حفاظت و مرمت ساخته شده بود که کارایی لازم برای حفاظت از این مومیایی‌ها را نداشت.

«ابوالفضل عالی»، سرپرست هیات کاوش مردان نمکی دراین‌باره به CHN گفت: «به تازگی با یک شرکت خصوصی قراردادی جهت ساخت ۴ ویترین مجهز به سیستم‌های دفع رطوبت بسته شده است. هم‌اکنون این ویترین‌ها در حال ساخته شدن هستند.»

وی در ادامه گفت: «ویترین‌های جدید که در ساخت آن‌ها از شیشه و فلز استفاده می‌شود، بسیار محکم بوده و حتی دستگاه‌هایی در زیر ویترین گذاشته می‌شود که کار ایجاد فضای خلاء در داخل محفظه و همچنین دفع هر نوع رطوبتی را بر عهده دارند.»

پایان

با سپاس از خبرگزاری میراث فرهنگی برای پیگیری و پوشش دادن این موضوع.



# رویارویی ایمان و کفر در رباعیات خیام

**نویسنده : یزدان صفایی**

در تاریخ ایران پس از اسلام؛شمار زیادی از اندیشمندان که دیدگاه ها و قراردادهای اجتماعی را زیر پا میگذاشته اند؛ به فساد اندیشه متهم شده اند.خیام نیز از این اتهام ها در امان نمانده است.

درباره ی ایمان و کفر خیام؛ دو دیدگاه وجود دارد:

آ)دیدگاه نخست سرودن همچین رباعیات کفر آمیزی را از سوی شخصیتی پژوهشی که دانشمند و فیلسوف به شمار می آمده است را دور از ذهن میدانند. از پیروان این دیدگاه میتوان به زنده یاد استاد سیدعلینقی امین اشاره کرد که در این باره در کتاب خداشناسی و اعتقادات اسلامی نوشته است:

«مقصود تذکره ی جمیع فلاسفه و حکما و متکلمین و دانشمندان علوم طبیعی یا ریاضی نیست و الا باید باز از بزرگانی مانند ابوسیف کندی ؛حکیم عمر خیام نیشابوری و ..یاد کنیم.هرچه شخص مقام علمی بیشتری داشته باشد؛خود را در برابر شکوه آفرینش و قدرت خدا کوچکتر میبیند»

ب)دیدگاه دیگر بر بی دینی و کفر خیام تاکید کرده است. از نامورترین پیروان این دیدگاه میتوان به صادق هدایت اشاراه داشت.

اما به نظر میرسدخیام نیز می تواند در ابعادی؛ باورهای همگانی هارمان(جامعه) را پذیرا باشد و همچنان در بعد دیگر به ویژه هنگامی که اندیشه های شاعرانه را به تصویر می کشد؛ آن باور ها را مورد شک قرار دهد. پس از سرودن چنین اشعاری آن هم در دنیای مستانه چندان از او دور از اندیشه نیست.

در این راستا میتوان گفته های زیر را نقل کرد:

۱) زمخشری در رساله ی الزاجر به روشنی بیان میکند که خیام با اندیشه های ابوالعلاء معری خو داشته است و البته درون مایه رباعییات خیام با سروده های او همانندی دارد.

سروده های ابولعلاء معری نیز کفر آمیز است؛ برای نمونه :

اثنان اهل عرض؛ذو عقل بلا
دین و آخر دین لا عقل له!

که یعنی: مردم زمین دو دسته اند:دارایان عقل که دین ندارند و دین داران که عقل ندارند که این سروده خود نشان دهنده اندیشه های اوست.

۲)ابولحسن بیهقی که در **تتمه صوان الحکمه** شرح حال خیامی را به عنوان فیلسوف نوشته و از شاعری او چیزی بیان نکرده اما از شاعری دو تن از ستاره شناسان و فیلسوفان همکار او به نامهای **معموری و ابوالعباس لوکری** گواهی داده است.

۳)بیشتر فیلسوفان ایرانی گاه گاهی به پارسی و عربی شعر می سروده اند. نمونه های آن عبارتند از:ابن سینا,فخر رازی؛ملاصدرا؛فیض کاشانی؛خواجه نصیرالدین طوسی و...

پس سرایش شعر از خیام نیز چندان شگفت نیست.

۴)این ادعا که درون مایه رباعیات خیام با نوشته های علمی او همخوانی ندارد ؛درست نیست چرا که:

آ-این رباعیات در دوره هایی معین از زندگی او

# برابرهای پارسی

گاری از گروه زبان و ادب

آباء: نیاکان-پدران
آب حیات: اب زندگانی
آب مضاف: اب آمیخته
آبونمان: همستانه
آبونه: همست
آپاندیس: آویز. فرونروده
آپ تو دیت: بروز. روزآمد
آتلیه: کارگاه هنری
آتیه: اینده
آثار: یادها. نشانه ها. یادگارها. یادبود
آجل: اینده. پس اینده. دیر
آخر: پایان
اول و آخر: آغاز و انجام
ضرب المثل=زبانزد
تقاضا=درخواست
لحاف=رو انداز
تمسخر کردن=نیشخند زدن
الهه=ایزدبانو
ممکن=شدنی
ملکه=شهبانو
پروسه=فرآیند
زلزله=زمین لرزه
بعد از ظهر=پسین
ظهر=نیمروز
صبح=بامداد
عمق=گودی
عمیق=گود
قسمت=بخش

سروده شده است.
ب--درون مایه برخی از آنها که نادرستی های استدلالهای متکلمان را نشان میدهد؛تناقضی با ویژگی های شخصیتی-علمی خیام ندارد
پ-جهان شعر و سروده ؛بدون شک با دنیای ریاضیات و فلسفه و..تفاوت دارد.
پس همانگونه که مشخص است شخصیت فلسفی او نمیتواند شخصیت شاعرانه او را مورد پرسش قرار دهد. چنانکه خود میگوید:

دشمن به غلط گفت که من فلسفی ام
ایزد داند که آن چه او گفت نی ام
لیکن چو در این غم آشیان آمده ام
آخر کم از آنم که بدانم که کی ام؟

با این وجود ؛همچنان باید پژوهش کرد تا دانست که کدام رباعی اصیل است و کدام نیست؟ و همچنین باید زمان سرودن این رباعیات را شناخت .

۵)اما مستنداتی نیز وجود دارد که به ما نشان میدهد که شک فلسفی در خلوت ذهنی با پذیرش دانسته های سنتی تضادی ندارد چرا که در میان صدها تن از بزرگان فلسفه و دانش و دین از جمله زکریای رازی؛ ناصر خسرو؛حافظ شیرازی؛میرزا اسماعیل افتخار الحکماء طالقانی و سید احمد خراسانی؛ذبیح بهروز و مهدی اخوان ثالث این گونه موارد را میبینیم.
پس دانسته شد که چنین تضادی خیلی هم کمیاب و نادر نیست و حتی این شک چنان رایج است که فن **شک شناسی** شعبه ای از معارف بشری است. از جهت نظری؛ابن سینا؛غزالی و رنه دکارت با تفاوت هایی؛ شناخت شناسی خود را از شک آغاز کرده اند.پس همچنان که غزالی **درالمنقذ من الضلال**؛ به روشنی پیشینه شک فلسفی خود را بیان میکند خیام نیز میتواند بگوید:
وزین کوزه گر دهر چنین جام لطیف می سازد و باز زمین می زندش!
خیام جهان را هیچ و چوچ می داند و شوندی(دلیل) برای آمدن ورفتن انسان ها پیدا نمیکند و میگوید:

**چون من رفتم؛جهان چه محدث چه قدیم!**

بنابراین؛خیام؛در برابر اندیشه های سلبی اش که شبهه های فراوانی بر باورهای دینی وارد کرده؛اندیشه های مسلمی هم دارد که در رباعیات او موج میزند.این اندیشه اغتنام فرصت و خوش بودن که در فرهنگ ایران ریشه ی دیرینه ای دارد و به ویژه در خراسان بزرگ؛در میان گروهی از نخبگان فرهنگی که پیرو مکتب اپیکور بوده اند؛پیشینه داشته است.

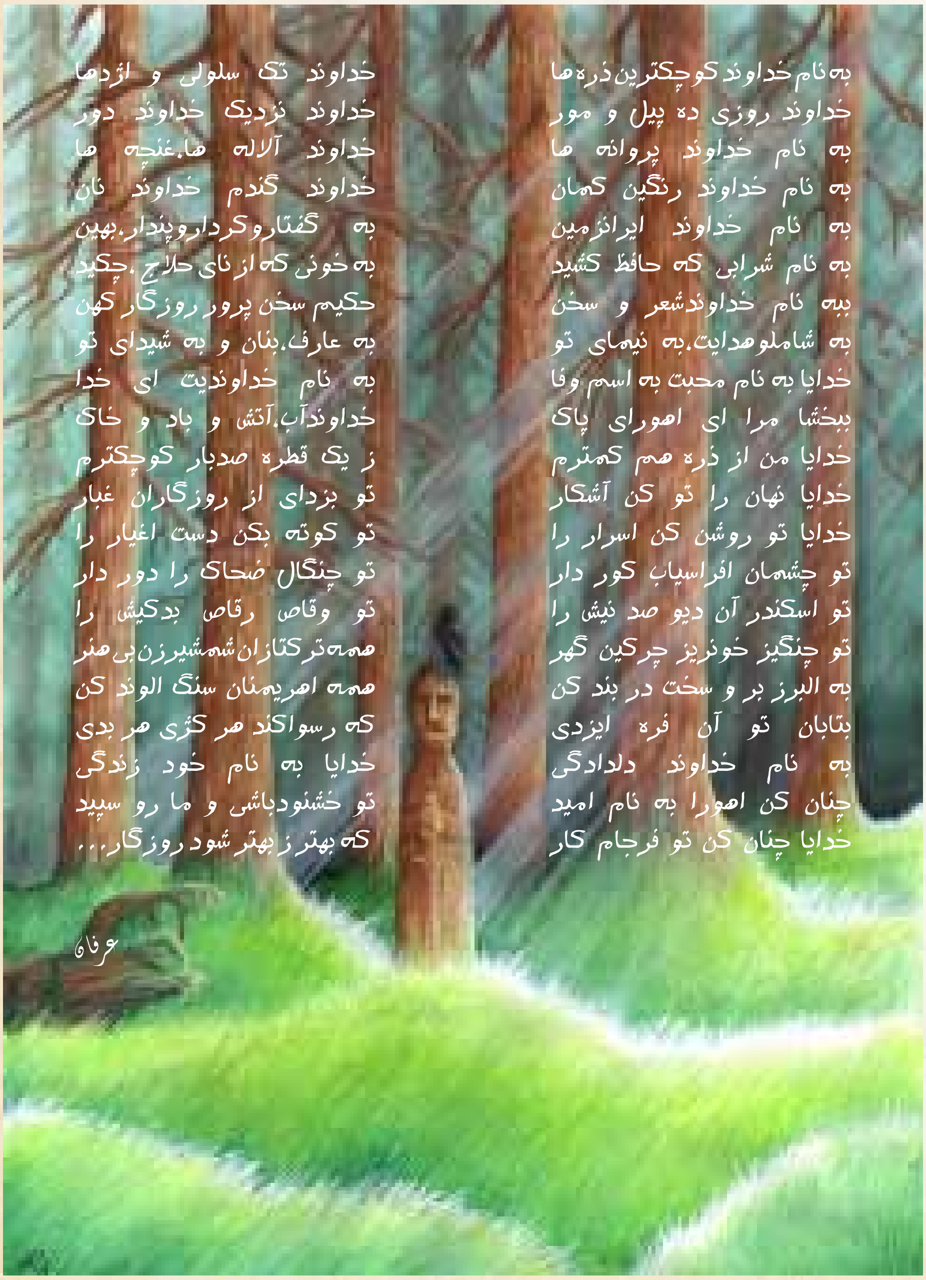
این اغتنام فرصت در عرفان ایرانی/اسلامی هم باز تاب دارد:

**صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق**
**نیست فردا گفتن از شرط طریق**

پس از خیام؛حافظ نیز این مفهوم را در سروده هایش تکرار کرده است.پس با حفظ پیشینه فرهنگی و گواهی های تاریخی؛همان خیام نامی؛می تواند سراینده رباعیاتی باشد که غنیمت شمردن فرصت را اندرز داده است و سروده های کفرآمیز نیز دارد.
نیز آنچه بیهقی از دیدار خود با خیام نقل میکند و این که خیام از بیهقی شعری از **حماسه** ی ابوتمام را پرسیده است؛ با توجه به این که حماسه شامل بخشهایی در هجو و هزل و خمریات است؛این اجازه را به ما میدهد که حتی برخی از سروده های مستانه وار منسوب به خیام را نیز اصیل بدانیم؛ چراکه نظامی عروضی در **چهار مقاله** از شرکت خیام در بزم عشرت و مجلس شادی و شادی خواری خبر میدهد.
این اسناد و آنچه تا اینجا گفته شد البته به این معنی نیست که خیام؛همه عمر خود را به بیهودگی و یا شراب خوارگی گذرانده است؛چرا که نیک میدانیم بسیاری از سرایندگان ایرانی از جمله ملاهادی سبزواری و حاج میرزا حبیب خراسانی در وصف شراب خوارگی شعر ها ساخته اند؛بی آنکه در همه زندگی خود لب به شراب تر کرده باشند.از آن مهم تر ما میدانیم که عارفان ایرانی از واژه های می و ساغر و . . .به شکل نمادین بهره جسته اند. پس میتوان اشاره به باده گساری را دشمنی با ریاکاری و دروغ گویی دانست .بنابر این؛اگر بزرگی خیام در مبارزه با قطعیت است؛ شاید بهتر باشد که ما قطعی در این باره سخن نگوییم.

پایان

بن مایه:
کتاب رباعیات امین؛با گفتاری درباره ی رباعیات و خیام/چاپ اول:۱۳۸۷/ پدید آورنده: پروفسور سید حسن امین



# مهندسی و صنعت در عصر هخامنشی

نویسنده : سید رحیم موسوی



از زمانی که تاریخ به یاد می آورد،ایران همراه با مصر و بین النهرین دارای کهن ترین تمدنها ی بشر بوده است.قرنها گذشت تا تمدنهایی چون لیدی و فنیقیه در مجاورت این مناطق شکل گرفت،اما هنوز می بایست هزاره ها سپری شود تا با شکل گیری یک امپراطوری بزرگ،تحولی اساسی در شرق میانه ،روی داده و در واقع این تمدنها یکی شوند و البته این نیز کاری بود که از ایرانیها ساخته بود.

با تشکیل امپراطوری هخامنشی،همه تمدنهای کهن خاور میانه زیر پرچم ایرانیان درآمد و اگر چه به واسطه آزاد اندیشی این قوم غالب،هویت فرهنگی مستقل هر تمدن حفظ گردید،اما در مقیاس کلی از اثر متقابل این تمدنها بر یکدیگر،تمدنی ترکیبی به وجود آمد که آثار آن هنوز هم در ویرانه های تخت جمشید به روشنی قابل رویت است.تمدن جدید از هر تمدن مغلوبی،چیزهایی به عاریت گرفت ،در نتیجه علوم و صنایع رو به رشد رفته و پیشرفت بیشتر در این زمینه ها امکان پذیر گردید.

صنعت و مهندسی نیز از مهمترین شاخه های این علوم و صنایع بود . اما مهندسی و صنعت ،خود نیز از دیرباز دارای زیر گروه هایی بوده که به نظر به شرایط تاریخی آن دوره و نیز جهت سهولت بیشتر کار،میتوان آن را به زیر شاخه های زیر تقسیم نمود:

۱-فلز کاری

فلزات،مدتها پیش از هخامنشیان به تدریج کشف شده بودند،هخامنشیان نیز از آنجا که وارث تمدن های مشرق بودند و نیز نظر به اینکه سرزمین ایران از نظر معادن و منابع فلزی بسیار غنی بود،در فلز کاری دستی داشتند.مس و قلع در ایران به دست می آمد که آلیاژ آن دو(مفرغ)حائز اهمیت بود.

آثار اولیه صنعت فولاد در نزدیکی های تخت جمشید نیز یافت شده است.همچنین کاخهای شوش و تخت جمشید با ورق های طلا تزئین شده و ساخت سکه های طلایی داریوش(داریک) و سیکلوی نقره ای ایران وسیع بود.غیر از اینها،سرب نیز به دست می آمد و ساختن اشیاء تزئینی فلزی در این دوران رواج داشت.

۲-راهسازی

الف- راه زمینی

معروفترین راهی که دراین زمان ساخته شد،راه شاهی نام داشت که مجهز به کاروانسراها،برجهای خبر رسانی و ایستگاه های پست متعدد بود و از شهر سارد واقع در آسیای صغیر به شوش و سپس به پاسارگاد میرفت. جالب است بدانیم واژه شاهراه که امروزه به کار برده میشود،برگرفته از نام همین راه شاهی است.

ب-راه دریایی کانال سوئز

این کانال بیش از ۱۳۰۰ سال پیش از میلاد توسط فراعنه مصر حفر گردید،اما مسیر این کانال با کانال امروزی سوئز متفاوت بود.در واقع کانال باستانی،دریای سرخ را به یکی از شاخه ای نیل متصل می نمود،و از آنجا که رود نیل به دریای مدیترانه میریزد،در نتیجه ارتباط بین دو دریای سرخ و مدیترانه برقرار میشد ؛در حالی که کانال امروزی دو دریا را به طور مستقیم و بدون دخالت رود نیل به هم مرتبط می نماید...

با گذشت سالها،کانال باستانی،به وسیله گل و لای پر شد و عواملی چون عدم توانایی تامین هزینه بازسازی یا پیش گویی واقعه ای سوء از طرف کاهنان، و یا ترس از طغیان آب دریای سرخ در سرزمین مشر،مصری ها را از بازسازی این کانال باز داشت. اما چون هخامنشیان مصر را در تصرف آوردند،نظر به نقشی که این کانال در رونق تجارت و نیز امکان تردد ناوگان دریایی ایرانی از خلیج فارس به دریای مدیترانه و بالعکس دارا بود،به ساخت این کانال اقدام شد و با اتمام عملیات آن،بار دیگر کشتیرانی بین دو دریای سرخ و مدیترانه از سر گرفته شد.این کانال که در پادشاهی داریوش بزرگ ساخته شد دارای ۶۰ متر عرض و ۱۲۰ متر عمق و طولی به مسافت ۴ روز راه بود.

ج-کانال آتوس

در لشگرکشی خشایارشا به یونان،ناوگان ایرانی مجبور به دور زدن شبه جزیره کوهستانی آتوس بود و از آنجا که این شبه جزیره دارای سواحلی خطرناک برای کشتیرانی است،این پادشاه تصمیم گرفت با حفر کانالی،از دور زدن این شبه جزیره و به خطر افتادن کشتی هایش جلوگیری کند.در نتیجه دو مهندس ایرانی به نامهای "بوبارس" و آرتاکاز" دست به کار شدند و بر دماغه آتوس کانالی به طول ۲۲۰۰ متر،عمق ۸-۲ متر و عرضی به اندازه عبور دو کشتی جنگی ساختند.به طوری که ناوگان ایرانی توانست بدون هیچ آسیبی مسیر خود را دنبال نماید...

۳-پل سازی

در این دوران،پل سدی(پلی که پایه آن، دیواری در نقش سد و تاج آن، پلی برای عبور و مرور است)در فارس،خوزستان و بین النهرین ساخته شد.از دیگر کارهای بزرگ این دوره در این زمینه،می توان به ایجاد پلی جهت تسریع انتقال ارتش در لشگر کشی خشایارشا به یونان،اشاره نمود که بر روی رود هلس پونت بسته شد.

۴-سد سازی

در این دوره سدهای متعددی به خصوص در قسمت های فارس،خوزستان و بین النهرین ساخته شد که از آن جمله میتوان به ساخت سد کورش بر رود دیاله(در عراق





کنونی)،سدهای رود کر چون بند فیض آباد در شمال تخت جمشید،و نیز بند ناصری که هم اکنون دارای پایه های باقیمانده از زمان هخامنشیان است،اشاره کرد

۵-آبیاری
از میان اقدامات صورت گرفته در زمینه آبیاری،می توان به انشعابات ۳۶۰ نهر از رود دیاله به دستور کورش بزرگ،ایجاد دریاچه از آب رود آسیس بین استانهای زرنج،گرگان،پارت و تامانیا به دستور داریوش بزرگ،انشعاب هیرمند به پنج شعبه جهت آبیاری خراسان و سیستان و نیز آموزش فن حفر قنات به مصریها توسط دریا سالار ایرانی "اسکیلاکس" اشاره نمود.

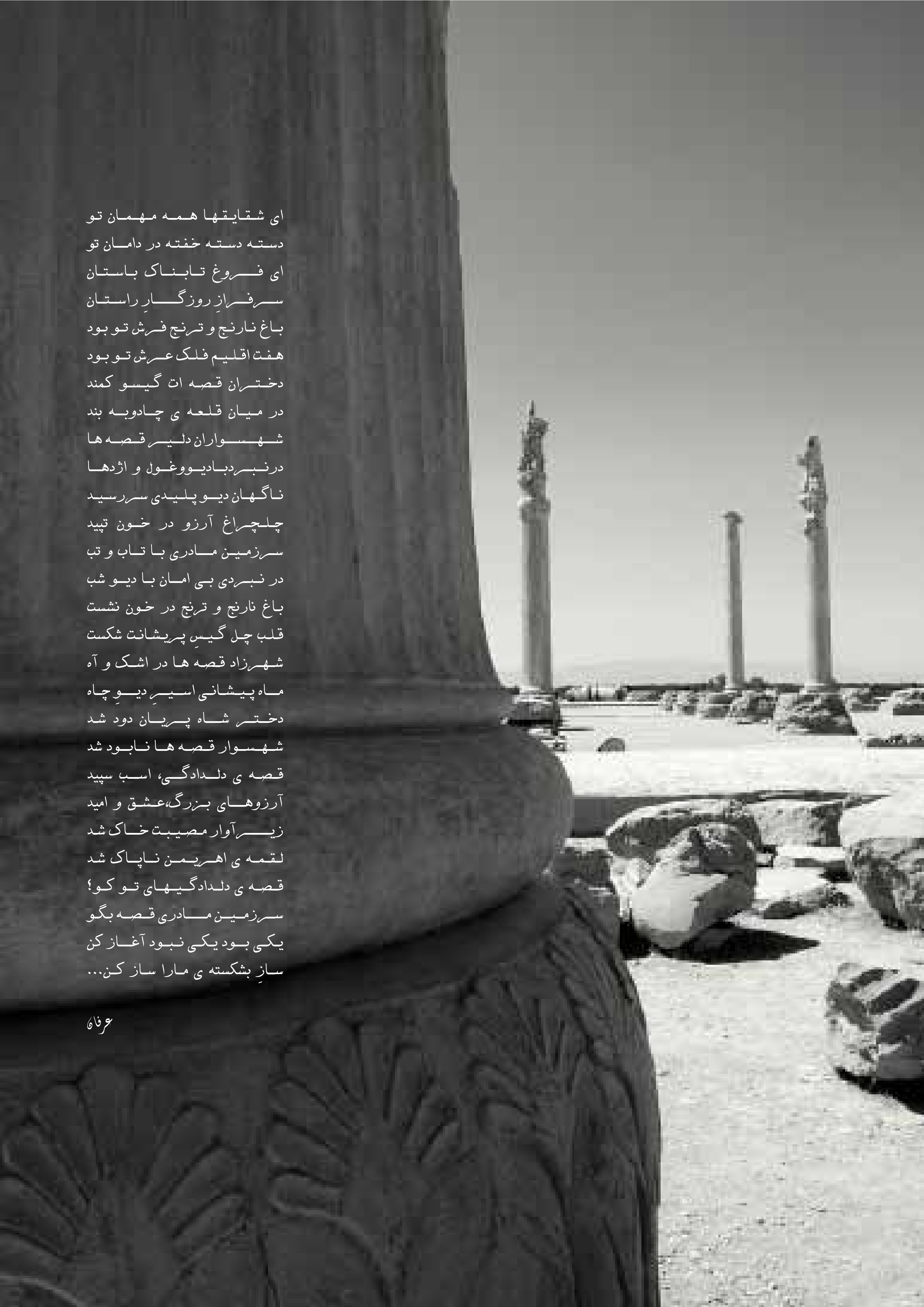
۶-معماری و شهر سازی
شهر سازی در دوره هخامنشی با ایجاد کاخهای عظیم و با شکوه همراه بود.سبک معماری و شهر سازی هخامنشیان که در پاسارگاد و شوش و تخت جمشید به چشم میخورد،خود شاهکاری بی نظیر است.به خصوص سبک معماری تخت جمشید که نمونه عالی ترکیب عوامل فرهنگی سراسر امپراطوری است،بسیار قابل توجه است.

۷-صنایع کوچک
این صنایع شامل قالی بافی،رنگ ،شیشه،مواد آرایشی،سفال،کاشی سازی و...می باشد که توسعه آنها با افزایش امپراطوری و رشد رفاه و تجمل در میان طبقات مردم،رابطه مستقیم داشت.

پایان

منابع:

۱-تاریخ سیاسی،اقتصادی،اجتماعی هخامنشیان- داندامایف
۲-ایران در زمان نخستین پادشاهان هخامنشی- داندامایف
۳-تاریخ ایران- حسن پیرنیا و عباس اقبال
۴-ایران در زمان هخامنشیان- مرتضی احتشام
۵-دریانوردی ایرانیان- اسماعیل رائین،ج۱



ای شقایقها همه مهمان تو
دسته دسته خفته در دامان تو
ای فروغ تابناک باستان
سرفرازِ روزگارِ راستان
باغ نارنج و ترنج فرش تو بود
هفت اقلیم فلک عرش تو بود
دختران قصه ات گیسو کمند
در میان قلعه ی چادوبه بند
شهسواران دلیر قصه ها
درنبردبادیووغول و اژدها
ناگهان دیو پلیدی سررسید
چلچراغ آرزو در خون تپید
سرزمین مادری با تاب و تب
در نبردی بی امان با دیو شب
باغ نارنج و ترنج در خون نشست
قلب چل گیسِ پریشانت شکست
شهرزاد قصه ها در اشک و آه
ماه پیشانی اسیرِ دیوِ چاه
دختر شاه پریان دود شد
شهسوار قصه ها نابود شد
قصه ی دلدادگی، اسب سپید
آرزوهای بزرگ،عشق و امید
زیرآوار مصیبت خاک شد
لقمه ی اهریمن ناپاک شد
قصه ی دلدادگیهای تو کو؟
سرزمین مادری قصه بگو
یکی بود یکی نبود آغاز کن
سازِ بشکسته ی مارا ساز کن...

عرفان

# چگونگی ایجاد مدارس دخترانه ایرانی

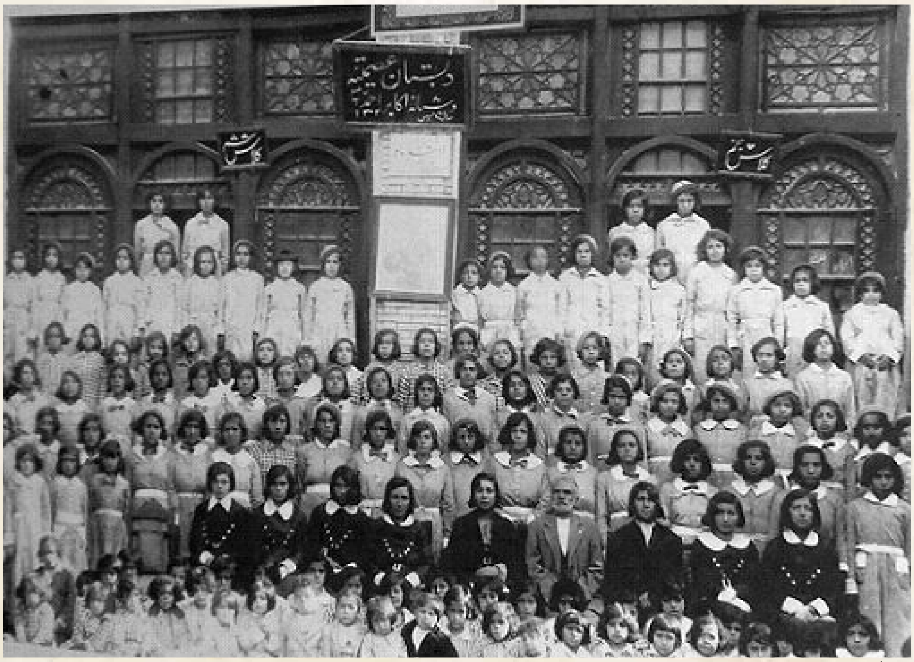
نویسنده : نیلوفر کسری

تا بعد از مشروطیت مدرسه‌ای برای دختران ایجاد نشد، به عوام چنین تلقین می‌شد که درس خواندن برای دختران لازم و جایز و پسندیده نیست و شاید شرط عفت را در زندگی کنجِ خانه نشستن و نداشتن سواد می‌دانستند. ثانیاً عامه مردم نظر خوبی به تحصیل در مدارس جدید نداشتند و هر زمان که می‌توانستند محصلین و معلمین را مورد آزار یا سخریه و توهین قرار می دادند. تازه این امر دربارهٔ پسران و مردان بود و دختران وضع دشوارتری داشتند. بنابراین تحصیل دختران در خانواده‌هایی که به با سواد شدن دختران خود علاقمند بودند، به وسیله معلم سرخانه انجام می شد. ۱

تاسیس مدارس دخترانه در ایران توسط هر گروهی که انجام می گرفت با مخالفتهای زیادی روبرو می‌گردید. بعضی از علما آن را خلاف شرع اسلام می دانستند و بعضی می گفتند وای به حال مملکتی که در آن مدرسهٔ دخترانه تأسیس شود. ۲

پس از انقلاب مشروطیت گفتگوهایی بین نمایندگان صورت گرفت. پاره ای از آنان چون ناظم الاسلام از تأسیس مدارس دخترانه حمایت نمودند و گفتند: « در تربیت بنات و دوشیزگان وطن بکوشیم و به آنها لباس علم و هنر بپوشیم، چه تا دخترها عالم نشوند، پسرها بخوبی تربیت نخواهند شد». ۳ در جواب وی میرزا سید محمدصادق رئیس مدرسهٔ اسلام گفت : « چیزی که مانع احداث مدرسه دخترانه است نبودنِ اداره نظمیه و نداشتن پلیس مرتب است. فرضا که حجه الاسلام منع معاندین را بردارند، با جوانان جاهل و اشخاص عزب و بی لجام چه کنیم؟ باید نخست اداره پلیس و نظمیه را مرتب کنیم، تا در موقع لزوم از دختران حمایت کنند و دیگر آنکه معلم مردانه نمی‌توان برای دختران آورد. پس باید به فکر معلم زنانه باشیم». ۴

با تمام دشواری ها، پس از بالا رفتن سطح آگاهی های جامعه و احساس ضرورت ایجاد مدارس دخترانه، ۵ بانوان آزاداندیش و دلسوز ایرانی دست به کار شدند و در همان زمانی که نمایندگان به بحث و جدل پایان ناپذیر درباره چگونگی ایجاد این مدارس پرداخته بودند، به تأسیس اولین مدارس دخترانهٔ ایران اقدام نمودند. این اقدامات در حالی صورت گرفت که اوضاع ایران بسیار منقلب بود و به هر گونه نوگرایی در جامعه با دیده شک و تردید نگریسته می شد. بازار تکفیر و افترا بسیار گرم بود. و کهنه پرستان از هیچ اقدامی حتی خطر جانی و هتک آبرو و حیثیت این بانوان آزاداندیش فروگذاری نمی‌کردند.



دبستان عصمتیه

## مدرسه دوشیزگان

نخستین بار در سال ۱۳۲۴ هـ ق مدرسه ای به نام مدرسهٔ دوشیزگان توسط بانو بی بی خانم وزیراف، برای دختران گشایش یافت. اما اقدام جسورانه وی با مخالفت بسیاری روبرو گشت به طوری که پاره ای از مخالفان تصمیم به ویران کردن مدرسه گرفتند. سر چارلز مایرلینگ سفیر کبیر وقت انگلستان در نامه ای که به ادوارد گری می نویسد درباره این مدرسه می‌گوید:

«مسیو دوهارتویک پیش از ظهر امروز داستان جالبی برایم گفت و آن اینکه همسر یکی از غلامان ما الهام بخش یک انجمن زنان است که مخصوصاً ماهیت زیانبخش دارد. واقعیت مطلب این است که زن مزبور (بی بی خانم) در طبقه خود بر خلاف معمول زنی است که خوب تحصیل کرده و سه ماه است که یک مدرسهٔ دخترانه تشکیل داده و دختران اشخاص خیلی محترم در آن درس می خوانند. »۶

در طی فشارهای بی رویه مخالفان مدرسهٔ دوشیزگان، بی بی خانم به وزارت معارف شکایت نمود. اما در جواب به وی گفته شد که صلاح در این است که مدرسه تعطیل شود. سرانجام، با وجود ایستادگی بی بی خانم در برابر مشکلات، مدرسه دوشیزگان تعطیل شد. بعد از جریان به توپ بستن مجلس شورای ملی، بی بی خانم پیش صنیع الدوله (وزیر معارف) رفت. این بار تقاضای وی پذیرفته شد، مشروطه بر اینکه فقط دختران بین ۴ تا ۶ سال در مدرسه تحصیل نمایند و کلمه دوشیزه نیز از تابلوی مدرسه حذف شود. ۷

## مدرسه ناموس

این مدرسه در سال ۱۳۲۶هـ ق توسط خانم طوبی آزموده در خیابان فرمانفرما، نزدیک چهار راه حسن آباد تأسیس شد. وی که فرزند میرزا حسن خان سرتیپ بود در سال ۱۳۰۳ هـق متولد شد و در چهارده سالگی به عقد عبدالحسین میرپنج که مرد دانشمندی بود درآمد. وی مدتی به تحصیل در زبانهای عربی، فارسی و فرانسه پرداخت و سپس به فکر افتاد تا نهال دانش را در دل و جان دختران ایرانی بکارد . او که با شرایط آن روزگار آشنایی داشت با تدبیری جدید شروع به کار نمود. در ابتدا به تأسیس کلاسهای اکابر برای بانوان اقدام نمود و سپس قرآن و تعالیم مذهبی و علم الحدیث را در دروس گنجاند و سالی یک بار در مدرسه مجالس روضه خوانی ترتیب داد و از اولیای شاگردان دعوت به عمل آورد و آیه‌هایی از قرآن کریم در جهت فراگیری علم و دانش به آنان گوشزد نمود. ۹

تهیه آموزگاران زن در آن عصر بسیار مشکل بود بنابراین وی ناچار بود از دوستان شوهر خود درخواست کند تا کتب مورد لزوم شاگردان را تهیه کنند و سپس خود به تعلیم آنان می‌پرداخت. بعد از مدتی از کمکهای بی‌دریغ سید جوادخان سرتیپ، میرزا حسن رشدیه، نصیرالدوله و ادیب‌الدوله برخوردار گردید. ۱۰

مدرسه ناموس بعدها به صورت یکی از مهمترین و مجهزترین مدارس متوسطهٔ تهران درآمد. ۱۱ از فارغ‌التحصیلان این مدرسه می توان از بانو توران آزموده (خواهرزاده طوبی خانم)، بانو فخر عظیمی ارغون، بی بی خانم، گیلان خانم، فرخنده خانم و مهرانور سمیعی نام برد. ۱۲

## مدرسه پرورش

در سال ۱۳۲۱ هـ ق طوبی رشدیه در قسمت مجزای خانه خود مدرسهٔ دخترانه ای به نام پرورش دایر نمود. گرچه اقدام وی با استقبال مردم روبرو گردید و چند روز بعد از تأسیس ۱۷ تن شاگرد داشت، اما فراشان دولتی تابلوی او را با فحش و تهدید برداشتند و مدرسه را منحل کردند. ۱۳

تا این زمان مدارسی که از سوی بانوان ایرانی تأسیس می گردید جنبه رسمی و دولتی نداشت و گرچه گاهی اوقات نمایندگان مجلس یا اعضای دولت از آنان به طور تلویحی حمایت می نمودند، اما هرگاه به عللی مخالفان قد علم کرده بر خلاف آنان گام بر می داشتند، و هیچ قانون و مرجع رسمی نبود که با آنان مقابله نماید. به همین دلیل بانوان ایرانی دست به دامان مجلس شدند و تقاضایی بدین مضمون به مجلس ارسال داشتند

« ... بر خداوندان حل و عقد و مدیران رتق و فتق امور واجب است که در این هنگام درخت سعادت ابدی در باغ مراد ملت بنشانند و اساس ترقی و پیشرفت این مملکت را بر پایه استوار نهند و به ترتیب نسوان بپردازند ... در هزار سال پیش، دولت اسلام نخستین دولت متمدن روی زمین بود و مسلمین اولین ملت عالم و معلمین عالم از اهل ایران بودند. در اسلامبول که نسبت به سایر نقاط اروپا نشر علم اساس و تقدم داشت، به واسطه حکما و دانشمندان بخارایی علم و حکمت سرایت کرده و هنوز نام حکمای آن عهد را اروپاییان با احترام می‌برند. پس چه شد که آنها به علت علمی که از ما گرفته اند، پیش افتادند، سهل است که آن را تکمیل کرده اند و از آموزگاران خود درگذشتند و آنها را محتاج به خود کردند؟ آیا می توان گفت اهل ایران با هوش طبیعی و استعداد خداداد احتیاج نوع را به ترویج علم و صنعت احساس نکردند؟ نه بلکه به واسطه این بود که آنها زنهایشان را تربیت کردند... ملت ایران زودتر از ملت ژاپون با اروپا مراوده پیدا کرد، چرا مثل آنها ترقیات عصر جدید را فرا نگرفت؟.... همه به واسطهٔ این نکته است که زنهای فرنگی به واسطهٔ علم معنای هیأت اجتماعیه را می‌فهمند ولی ... زنهای مسلمان جز کینه‌ورزی با یکدیگر ، تربیت کودکان به مقتضای سلیقه خود، چیز دیگر نمی‌دانند... وقتی که آموزگاران و مربیان اولیه اطفال را تربیت نکنند، جوانان، مردان و پیران با تدبیر نخواهیم داشت.» ۱۴

از آنجایی که بالا بردن سطح فرهنگ جامعه از اهداف اصلی انقلاب مشروطه به حساب می آمد، در سال ۱۳۲۷ هـق کلیه دبستانهای تهران دولتی شدند و رسماً تحت نظارت اداره فرهنگ قرار گرفتند و ۴۶ باب مدارس دخترانه و پسرانه تأسیس گردید. ۱۵

پایان

به نقل از:موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

بن مایه ها:


۱. محبوبی اردکانی، حسین. تاریخ موسسات تمدنی جدید ایران. ج ۱، ص ۴۱۲ .

۲. ملک‌زاده، مهدی. انقلاب مشروطیت ایران، ج ۴ ، ص ۲۱۸.

۳. ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۴ .

۴. همان منبع، صص ۵- ۴ .

۵. ضرورت ایجاد مدارس دخترانه در جامعه از گفتار خلیل خان ثقفی اعلم‌الدوله یا مظفرالدین شاه به خوبی روشن می‌شود. وی در پاسخ به پرسش شاه مبنی بر اینکه چرا دخترش به مدرسه آمریکایی می‌رود؟ به شاه گفت: به علت نبودن مدارس دخترانهٔ دولتی اقدام به این کار نمودم. و از شاه خواهان مدارس دخترانهٔ دولتی می‌شود./ ثقفی، خلیل خان. مقالات گوناگون، ص ۱۷۶.

۶.معاصر، حسن. تاریخ مشروطیت ایران، ص ۷۴۸.

۷.مجله گنجینه اسناد، سال اول، دفتر اول، ص ۸۲.

۸. همان منبع، سال اول، ص ۸۳ .

۹. بامداد، بدرالملوک. زنان ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید، ج ۱، صص ۴۲- ۴۱ .

۱۰. همان منبع، ص ۴۳ .

۱۱. مجله اسناد، سال اول، دفتر اول، ص ۸۳ .

۱۲. بامداد، بدرالملوک. زنان ایرانی از انقلاب مشروطه تا انقلاب سفید، ص ۴۲ .

۱۳. سوانح عمر، ص ۱۴۸ .

۱۴. روزنامه مجلس، ش ۶ – ۱۶ شوال ۱۳۲۴.

۱۵.کسروی، تاریخ انقلاب مشروطه.ج ۱، ص ۳۶۲.



# مفهوم زمان و تاریخ در اسلام

نویسنده : چوبین

برای تعیین و درک مفهوم زمان در اسلام باید دو نکته مورد توجه قرار گیرد: اول اینکه این تعیین باید بر پایه قوانین مذهب اسلام صورت پذیرد و دوم اینکه عمل کرد انسانها یعنی روش و نوع
زندگی کردن مردم مسلمان (جامعه شنا سی مذهبی ) نیز مورد بررسی قرار بگیرد . تاثِیر این دو مقوله بر یکدیگر نه فقط مفهوم زمانَ را در اسلام تعریف بلکه آگاهی و درک مسلمانان را ازتاریخ (آگاهی تارِیخی ) نیز تعیین میکند
.بر طبق روایتهای اَسلامی(حدیث) خدا اول دنیا را بوجود آورده و با دستورات بعدی هستی و وجود را . این بدین معنی است که دنیا یک سرآغاز دارد(بر خلاف ایده جاودانی در فلسفه افلاطون ) و آفرینش بطور تسلسلی صورت گرفته است .بدان معنا که خدااز هر لحظه به لحظه ای دیگر یِک آفرینش نو بوجودآورده است که پس از ربط این لحظه ها آفرینش حالت لاینقطع بخود میگیر د. آفرینش از هر لحظه به لحظه دیگر و ادامه آن بوسیله اوامر خدا این معنی را میدهد که خدا آینده جهان را چه از نظر فکری و چه از نظر برنامه ای ازهرلحظه به لحظه دیگر تعیین میکند . طبق این فلسفه خلقت انسانها در ساخت و طرح آینده جهان نقشی ندارند . استفاده روزانه لغت"انشاءالله" بمعنای"هر آنچه خدا بخواهد " از همین طرز فکر صورت میگیرد . قانون علت و تاثیر( سببیت) ارسطو که شامل تمام هستی در طبیعت میشود در اسلام مورد قبول نمیباشد. اما باو جود این اعتقاد که تمام امور انسانها را خدا تعیین میکند مسلمانان مسؤل اعمال خود میبا شند و باید در روز قیامت جوابگوی باشند. زمان مابین آفرینش و روز قیامت بعنوان تاریخ بشریت در اسلام بوسیله قوانین خدائی تنظیم میشود . اِین قوانین ابدی هستند و غیر قابل تغییر و بزبان عربی به پیغمبر اسلام آخرین فرستاده خدا الهام شده است . بدین ترتیب تاریخ برای مسلمانان بمرحله آخر خود یعنی باتمام رسیده . در واقع تاریخ بعد از ایدائل اوائل اسلام دیگر حرکتی ندارد و از همین زمان ببعد ساکن مانده است. (بن بست تاریخی) این بی حرکتی باین علت میباشد که تارِیخ بعدی با رجوع باین دوره اولیه مورد ارِزشیابی قرار میگیرد . ارزشهای این دوران برای مسلمانان معیار های جاودانی میباشند . مفهوم زمان گذشته برای مسلمانان فقط این اهمیت را دارد که آنها بتوانند کردار و رفتار خود را با اعمال و گفتار پیغمبر اسلام و جامعه مسلمان این دوره مورد مقایسه قرار بدهند . تمام سعی مسلمان برای رسیدن دوباره باین زمان اولیه میباشد. چرا که بعد و مفهوم اخلاقی این دوره خارج از مقوله زمان قرار گرفته است، بدون زمان است، یعنی تاریخی نمیباشد. زمان حال و آینده نِیز برای مسلمانان تااین حد قابل اهمیت میباشند که آنها بتوانند در این مدت عمل کرد و وظائف خود را با قوانین مذهبی برای رستگار شدن در آن دنیا تطبیق بدهند . این اعمال در روز قیامت مورده بررسی قرار میگیرند . زمان حال در رابطه باآن دنیا مفهوم خود را پیدا میکند . زمان حال برای برنامه ریزی برای آینده در این دنیا کمتر مورد توجه قرار میگیرد . آگاهی تاریخی و درک مسلمانان از زمان یک خصلت واپسگرانه دارد.
در جهانبینی اسلام زمان ومکان ممزوج هستند . زمان فقط در این دنیا اهمیت دارد وآن دنیا بدون زمان است وشکل مکان بخود میگیرد که دائمی میباشد . زمان شامل حال شهیدان نمیشود، آنها مستقیماً به بهشت میروند و تا روز قیامت صبر نمیکنند. زمان حال تا روز قیامت بطول میانجامد و بدین ترتیب گذشته یک مفهوم زمانی (تاریخی) نیست که هر لحظه دورتر میشود .زمان حال یعنی بتآخیر افتادن روز قیامت . بدینسان دوران گذشته, حال وآینده در اسلام دارای یِک مفهوم زمانی هستند که همان مفهوم اخلاقی دوران اولیه اسلام میباشد.
بر خلاف مسیحیان که خود را وارثان فرهنگ یونان معرفی مینمایند و تاریخ را تقسیم کردند به دوران باستان (کلاسیک)، قرون وسطی وعصر نو(عصر سرمایه داری , مدرن)
مسلمانان اعراب فاقد دوره باستان میباشند و پیدایش اسلام را سر آغاز تاریخ خود محسوب میکنند . عصرجدید(مدرن) در کشورهای اسلامی هنوز شروع نشده است و حتی کشورهای اسلامی نظر مثبتی باین دوره مدرن ندارند . تاریخ مسلمانان فقط از دوران قرون وسطی تشکیل شده است . این بدین معنی میباشد که مسلمانان (اعراب) و همچنین ایرانیان بعد از پذیرفتن اسلام دیگر ملتهای تاریخی نمیباشند (تاریخ بمعنی حرکت , تکامل و تغِییر هم از نظر فکری وهم از نظر برنامه - ای). بطور مثال در دوران زندیه ( ۲۵۰ پیش ) قانون قصاص در شیراز به مورد اجرا در میامد و امروز نیز این قانون در ایران بکار گرفته میشود ). یعنی دوران زندیه هنوز گذشته نشده، تاریخی نمیباشد .) تاریخ در کشورهای اسلامی تشکیل شده است از یک سری حوادث و وقایع و این فرق دارد بایک روند تکاملی تاریخ.

پایان



## آخرین سرباز

یزدگردزیرتیغ آفتاب اسب می راند.غرق دراندیشه بود.نگاه تابناکش را ابرهای غم پوشانده بودنداما همچنان راست قامت وباشکوه به روبرو می نگریست.به آسمان نگاه کرد وآه کشید.احساس کرد دستی چشمان مرطوبش را پاک کرد.جاخورد.به سمت دست برگشت .شاهبانویش را دید. صدای نرم ونوازشگرشاهبانو در گوشش پیچید:من تا ابدکنار شما میمانم.شاه متفکرانه پاسخ داد:شمابایدجای امنی باشید.تصوراینکه این قوم پلید و پلشت شمارااسیرکند برایم بسیار دردناک است. شما نماد ایرانید.شاهبانو شاه را در سخت درآغوش گرفت وگفت:جای امن ؟تنها جای امن آغوش شماست.مراازخودنرانید. شاه با تاسف سرتکان داد:شاهبانوی من بانوی بانوان اکنون آغوش من جایگاه تیر وشمشیر دشمن است.من بایدکنارسربازانم بمانم زیرا من آخرین سربازم.اشک درچشمان زیبای زن حلقه بست.آرام از آغوش شاه بیرون آمد.عقب رفت وبا نگاهی سوزان به قامت بلندشاه نگریست ونجواکنان گفت:کاش درشما حل میشدم کاش جزیی ازشمابودم تاهمیشه کنارتان بمانم...شاه برگیسوان سیاه وبلند زن دست کشیدوبوسه ای برپیشانی سپیدش زدوبا یک دست بانویش را درآغوش گرفت :شما در من هستیدوما درمیهن حل شده ایم.بانوی من شماباید زنان وکودکان را سرپرستی کنیدوآنان رااز مهلکه دور نگاه داریدتا به دست وحشیان خونخوار نیفتند.ببینیدچگونه چون ملخ به کشتزارسبزماهجوم آورده اند؟من آنان را به شما می سپارم.شاهبانودرحالی که با اکراه ازآغوش شاه بیرون میآمد گفت: آری شما درست می گوییدمابایدبرقلبمان پای بگذاریم تا مردم ومیهن برجای بمانند. شاه باخرسندی غمگنانه ای به چهره ی شاهبانویش نگریست واحساس کرد این آخرین نگاه است...

عرفان